



علیه ایران قوی

تحلیل جنبه‌هایی از بلوای سال ۱۴۰۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان اثر: **علیه ایران قوی**
تحلیل جنبه‌هایی از بلوای سال ۱۴۰۱

براساس مصاحبه و گفتگو با:

آقایان هادی قاسمی، مهدی جمشیدی، محمد جوان اخوان
محمد فخرا، سید مهدی دزفولی، داود مدرس‌یان، سجاد
صفار، حجت الاسلام و المسلمین علیرضا پیروزمند و سرکار
خانم عاطفه خالقی

به کوشش: **علیرضا شاه جلال‌الدین**
طراحی جلد و صفحه‌آرایی: **امیررضا سیفی**



تهیه شده در واحد تولید محتوای معاونت سیاست‌ورزی
سازمان بسیج دانشجویی

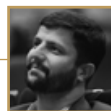
قیمت: ۴۵,۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، خیابان طالقانی، تقاطع خیابان طالقانی
و خیابان مفتح، مجتمع فرهنگی ۱۳ آبان،
سازمان بسیج دانشجویی

فهرست

- | | |
|----|---|
| ۴ | هسته‌ی سختِ خسته نشو |
| ۱۰ | علت اصلی ناآرامی‌های ۱۴۰۱ را چه می‌دانید؟ |
| ۱۸ | دانشگاه در تحولات اخیر |
| ۲۴ | آرایش جبهه‌ها را بهم بزن! |
| ۲۸ | تحلیل کوتاهی بر چرایی آنچه در سال ۱۴۰۱ رخ داد |
| ۳۴ | آثار ممانعت از «اعتراض مسالمت‌آمیز» چیست؟ |
| ۴۲ | درباره امکانات و حدود نظم لیبرال سرمایه داری |
| ۵۰ | کدام عدالت و کدام آزادی؟ |
| ۵۸ | حجاب و کرامت زن |

هسته‌ی سخت‌خسته نشو



آقای هادی قاسمی، رئیس سازمان بسیج دانشجویی کشور

سال ۹۱-۹۲ که جنگ سوریه شروع شد، شرایط روانی در جامعه بسیار سنگین بود. در چنین شرایطی ماجرای سوریه و عراق و حضور تعدادی از نیروهای نظامی انقلاب اسلامی در این مناطق رقم می‌خورد. اگر بخواهیم در مورد شرایط اجتماعی آن موقع بگوییم، اینقدر فضای روانی و رسانه‌ای سنگین است که حتی تلویزیون جمهوری اسلامی ایران اخبار مرتبط با سوریه را منتشر نمی‌کند. اینقدر شرایط سنگین است که حتی رزمنده‌هایی که می‌خواستند بروند بجنگند و دفاع کنند از حریم اهل بیت علیهم السلام، آن موقع اسم، رسم، نام و یا لقبی نداشتند. **اسم مدافع حرم آن موقع وجود نداشت.** کسانی که همان اول رفتند و می‌خواستند در این حوزه ورود کنند، وقتی شهید می‌شدند اینقدر شرایط سنگین بود که حتی روی سنگ مزارشان محل شهادت‌شان را نمی‌توانستند، بنویسند. یعنی نمی‌توانند بگویند این پسر ما در حلب، تدمور، دَمَشق شهید شده‌است. و محل شهادت را بر روی مزارشان می‌نویسند: شمال غرب ایران... از یک منظر دیگری به جهت سیاسی دولت وقت حمایت جدی نمی‌کند و قائل به این هست که بشار اسد " رئیس جمهور سوریه " باید برود. همه این موارد کنار هم قرار گرفته تا همه بایستند صحنه را نگاه کنند، ببینند چه می‌شود. این جمله آشنا است برای ما: **"حالا بذار ببینیم چه اتفاقی می‌افتد."**

سوال: چطور می‌شود یک کشوری در چنین نقطه‌ای قرار گرفته و در

مورد این موضوع نمی‌تواند صحبت کند؟ اما چند سال بعد بزرگ‌ترین تشییع جنازه عالم در ایران اتفاق می‌افتد؟ این فاصله و کنتراست، چیست؟ از جایی که نمی‌شود در مورد آن حرف زد میرسد به جایی که همه برای آن قیام می‌کنند؟! و همه می‌آیند در مراسم تشییع شرکت می‌کنند؟ چه می‌شود؟

دلایل مختلفی دارد. یک دلیل آن حتما خدای متعال است. خدا خواسته این اتفاق بیفتد. یکی از دلایل دیگر آن، وجود یک هسته‌ی سخت خسته نشو. هسته‌ای که نمی‌گوید چون تو حمایت نمی‌کنی از من به جهت سیاسی، چون تو خانواده من را تکریم نمی‌کنی، چون تو به خانواده من اهانت می‌کنی و می‌گویی من به خاطر پول رفته‌ام و... من نمی‌روم که بجنگم.

همه خواستند ما نخواستیم

وجود یک هسته سخت خسته نشو شرایط را تغییر می‌دهد و این شده است که من و شما با افتخار راجع به دفاع از حرم صحبت می‌کنیم، با افتخار راجع به سوریه صحبت می‌کنیم. **می‌گوییم همه خواستند ما نخواستیم...** شرایط سوریه به گونه‌ای بود که به روایتی ۱۰ درصد و به روایت دیگری ۲۵ درصد خاک سرزمینی سوریه دست حکومت مرکزی بوده است. این گیف‌ها و موشن‌گرافیک‌هایی که با رنگ مشکی نشان می‌داد داعش تا کجا آمده جلو، تا این نقطه رسید؛ یعنی با یک تکان دیگر تمام بود! می‌گویند بشار کیفاش را هم برداشته بود. تمام شده بود. **چه شد شرایط عوض شد؟ وجود یک هسته سخت خسته**

نشو. او ایستاد، شرایط تغییر کرد.

شروع ماجرای پارسال را یادتان هست؟ اولش همه کپ کرده بودند. در ابتدا آن‌ها آمدند جلو. آنچه ما داریم و انقلاب اسلامی را حفظ کرده این هسته سخت خسته نشو است. آنکه اعتقادی و آرمانی می‌ایستد و شرایط را تغییر می‌دهد. مثل آرمانی کشیده می‌شود بر روی زمین ولی کوتاه نمی‌آید و می‌ایستد. هسته سخت خسته نشو پیرو آن منطقی است که می‌گوید ۷۲ نفر زورشان بیشتر از ۳۰ هزار نفر است. آن هسته سخت خسته نشو هست که ایستاده؛ او می‌گوید شاید در ظاهر شما تعدادتان بیشتر باشد، امکان بیشتری داشته باشید، رسانه قوی داشته باشید، ارتباطات بیشتری داشته باشید ولی ما پیرو مکتبی هستیم که قائل به این است که زور ۷۲ نفر بیشتر از ۳۰ هزار نفر است و اثبات هم کردیم. من اسم این‌ها را می‌گذارم هسته سخت خسته نشو. **کسانی که ایستادند و شرایط را تغییر دادند.** ما در مجموعه بسیج دانشجویی اگر بخواهیم شرایط را عوض کنیم، اینگونه باید نگاه کنیم و منطق فکری مان آنی که بر ذهن ما حاکم است اینطور باید باشد. آن وقت یک نفر هم که باشد می‌ایستد و شرایط را تغییر می‌دهد؛ ولو یک نفر. نمی‌گوید چون پول نمی‌دهند من نمی‌جنگم، چون حمایت نمی‌کنند من نمی‌جنگم، نمی‌گوید چون ساختارها و سیستم‌ها من را حمایت نمی‌کنند من نمی‌جنگم، من کارکنم فلانی دیده بشود من نمی‌جنگم. با این منطق اگر جلو رفتیم شرایط عوض می‌شود و تغییر می‌کند. "ان تنصرالله ینصرکم".

تغییر دهنده‌ی شرایط

سوال: به راهی که در آن قرار گرفتیم، اعتقاد داریم؟ با گوشت و پوستمان باورش داریم؟ **کسی به راهی که دنبال می‌کند با گوشت و پوست‌اش اعتقاد داشته باشد، حتما شرایط را عوض می‌کند.** با گوشت و پوست‌اش. ما مسیری که آمده‌ایم حاصل هزار سال مبارزه است، حاصل هزار سال سیلی خوردن است، حاصل هزار سال زخم‌زبان شنیدن است و حاصل هزارسال تحقیر شدن است. به بعضی از رفقا می‌گفتم، این پیرمردها را دیده‌اید که برای نماز جمعه یا انتخابات که می‌شود ساعت ۸ صبح اعلام کرده‌اند موقع رای دهی است. این افراد از ۷:۳۰ صبح می‌آیند در می‌زنند. می‌گویند آقا بیا در را باز کن. مسئول آنجا می‌گوید هنوز ساعت‌اش نشده است. آن افراد من می‌خواهم رای بدهم. اینجا کی باز می‌شود؟! تصویر ما نسبت به این آدم‌ها چیست؟ مثلا این‌ها متوجه نیستند، نمی‌فهمند یا یک مشت آدم قدیمی هستند؟ من تحلیل دیگری دارم نسبت به این آدم‌ها. من می‌گویم این آدم‌ها چون طعم تحقیر را چشیده‌اند، چون زجر کشیده‌اند وقتی بگویند انقلاب اسلامی، رای دادن و... با تمام وجود می‌خواهند بیایند. وقتی فردی اسم امام را بدون پیشوند به کار ببرد، این فرد می‌گوید: راجع به امام درست حرف بزن. او دارد با تمام وجودش دفاع می‌کند و حرف می‌زند. مایک همچنین مدلی اگر شدیم انقلاب اسلامی مسیرش جلو می‌رود. این حقیقت جلو می‌رود. ممکن است ظلم‌های کوچکی در این کشور اتفاق بیفتد که می‌افتد اما این انقلاب اسلامی با ظلم بزرگ مقابله کرده‌است. با ظلم بزرگ سرشاخ

شد و ظلم بزرگ را شکست داد. به همین راحتی با چهارتا کلمه و اینجاش اینجوری و با قیمت پراید و قیمت نخود لوبیا و این قیمت‌ها که آدم اعتقاد و هویت و دین و منطق‌اش را که سنجه نمی‌کند.

اینکه حاج قاسم می‌گوید: جمهوری اسلامی ایران حرم است، این منطقی دارد؛ این را حاج قاسم همینطور که نگفته است. از عمق وجودش این حرف بیرون می‌آید. خب حالا ما مجموعه‌ای هستیم متولد جمهوری اسلامی، مال جمهوری اسلامی، برای جمهوری اسلامی هستیم و می‌خواهیم این منطق را جلو ببریم.

فراموشی ما...

دشمن بیش از اینکه روی توان خودش حساب باز کند، بر روی فراموشی

ما حساب باز کرده است. می‌گوید ببین ممکن است نسل اول را نتوانم، نسل دوم را هم نتوانم و سوم را نیز همینطور؛ اما بالاخره هرچه بگذرد جدیدها که بیایند نمی‌دانند ماجرا چیست. پهلوی بی‌آبرو بعد از ۴۰-۵۰ سال در این مملکت آمده در مورد آزادی و رفاه مردم و ... حرف می‌زند. جای جلااد و شهید زمانی عوض می‌شود که یادمان برود ماجرا چه بوده است. حالا ما چه کاری داریم انجام می‌دهیم؟ ما دائم داد می‌زنیم، فریاد می‌زنیم، یادآوری می‌کنیم. اگر از ما یکی بپرسد بسیج دانشجویی یکی از ماموریت‌هایش چه چیزی هست؟ من با این تعریفی که عرض کردم خدمت شما که دشمن روی فراموشی ما حساب باز کرده است؛ می‌گویم: تداعی کننده است، یک مجموعه یادآور است. برای همین است راهیان

نور می‌برد که یادآوری کند که ما جنگیدیم، دفاع مقدسی وجود داشته. برای همین اردوی جهادی می‌برد که یادآوری کند مردم ولی نعمت ما هستند. ما برای این مردم انقلاب کردیم و جان‌مان را برای این مردم می‌دهیم. برای این مبارزه با فساد می‌کند که یادآوری کند که انقلاب ما انقلاب مبارزه با فساد و ظلم و ظالم است. منطق انقلاب اسلامی این است. این در واقع کارهایی است که ما در مجموعه بسیج دانشجویی انجام می‌دهیم و ان‌شاءالله خدا به همه شما عزت بیشتر بدهد.

ما در این نقطه هستیم. معرفت به ماموریت نداشته باشیم همچون یک کارمند ساده می‌شویم، می‌شویم یک آدم معمولی که حیات نباتی حیوانی دارد. نهایت دغدغه‌اش این موضوعات است. معرفت به ماموریت داشته باشیم همه‌ی این پروتکل‌ها، قواعد، فرضیات و قراردادهای اجتماعی همگی به کنار می‌رود و آن چیزی که فکر می‌کنی درست‌تر هست را انجام می‌دهی. در صورتی که معرفت به ماموریت داشته باشی و بدانی برای چه چیزی اینجا نشسته‌ای. این نقطه اول هست. خب ما با این منطق می‌خواهیم شروع کنیم به کارکردن. ما چه کسی هستیم؟ یک جریانی هستیم که در مقابل ما یک جریان دیگر می‌خواهد جوان‌های این مملکت را یکی یکی از دست ما بگیرد. یکی را با اعتیاد، یکی را با ابتدال، یکی را با موضوعات تحقیر علمی و هرکسی را با مدلی... ما چه کسی هستیم؟ ما کسی هستیم که مقابل این فضا و منطق می‌خواهد بایستد.



علت اصلی ناآرامی‌های ۱۴۰۱ را چه می‌دانید؟

مصاحبه با دکتر مهدی جمشیدی

رهبر انقلاب هفته‌های بعد از این واقعه، موضع‌گیری کردند و فرمودند: «اگر این واقعه رخ نمی‌داد، باز هم دشمن در صدد ایجاد تنش بود.» همچنین تصریح نمودند که اگر این واقعه که مربوط به فوت خانم امینی بود، رخ نمی‌داد، همین جریان از دانشگاه‌ها شروع می‌شد. در واقع قرار بود حادثه‌سازی یا، به تعبیری، حادثه‌یابی شود؛ یعنی چیزی را دستاویز خود قرار دهند و واقعه‌ای را رقم بزنند، چه داخل دانشگاه و چه بیرون دانشگاه. از این رو مترصد فرصت بودند. این نشان می‌دهد که چنین نبوده که تنها یک واقعه ریشه‌ی اصلی این ماجرا باشد، خیر، بلکه علتی تشدیدکننده یا بستری مساعد وجود داشت که دشمن به آن چنگ انداخت و جریان‌ات را این‌گونه صورت‌بندی کرد. اگر این تک‌واقعه‌ها را کنار بگذاریم و بخواهیم یک صورت‌بندی کلی ارائه دهیم، چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ در واقع اگر علت این ماجراها صرفاً یک واقعه خاص نبود، پس چه بود؟ مسئله من فهم این واقعیت است که این واقعه از چه برخاسته است. اتفاقاً نیروهای فکری و سیاسی مخالف نیز همین رویکرد را دارند و تنها یک واقعه را ریشه‌ی اصلی اتفاقات نمی‌دانند، بلکه آن را لحظه انفجار می‌دانند.

در این واقعه، دو نظام تحلیلی مقابل هم قرار گرفتند. یکی از این نظام‌ها، جریان مقید به تمدن غربی است که معتقد است ما در شکاف میان دولت و ملت قرار گرفته‌ایم. این گروه چنین تحلیل می‌کنند که جمهوری

اسلامی بدنهٔ اجتماعی خود را از دست داده، نوع حکمرانی به شدت غلطی داشته، فرسوده شده، جامعه یکپارچه معترض گردیده و سودای تغییر دارد، حتی در نیروهای وفادار هم ترک خوردگی و شکنندگی ایجاد شده، و هرچه می‌بینیم جلوه‌ای از شکاف دولت و ملت است. متأسفانه بخشی از نیروهای خودی هم به این تحلیل گرایش پیدا کرده‌اند. آن‌ها که عامل حکمرانی را عمده و برجسته می‌کنند متعلق به همین نظام تحلیلی هستند. سید محمد خاتمی آن را «حکمرانی خوب» می‌خواند و بعضی دیگر «حکمرانی نو». این یعنی نوعی اختلال در حکمرانی را ریشه و خاستگاه اعتراض‌هایی از این دست می‌دانند و بر این باورند که جامعه در امتداد اعتراض، یکپارچه و منسجم شده‌است. به همین خاطر، جامعه مترصد شورش و خیزش است. بر همین اساس است که عده‌ای، از جمله جریان اصلاحات، می‌گویند جمهوری اسلامی، خود، براندازی می‌کند؛ یعنی این نوع سیاست‌ها خودبه‌خود موجب زوال جمهوری اسلامی می‌شوند.

اما نظام تحلیلی دیگری نیز هست که من به آن تعلق دارم و از آن دفاع می‌کنم. من معتقدم که مسئلهٔ ما حضور و فاعلیت بدنهٔ اجتماعی تجدیدی است. تمدن غربی بدنه‌ای اجتماعی در جامعهٔ ما دارد که جزو تاریخ و فرهنگ ما نیست و از جهت هویتی، بیگانه محسوب می‌شود. به همین دلیل هم می‌بینیم که این بدنهٔ اجتماعی هم‌صدا با تمدن غرب است و اگر تمدن غربی بر برهنگی مبتنی باشد، از آن هم دفاع می‌کند. این بدنهٔ اجتماعی از سیاست خارجی گرفته تا فرهنگ، صدا

دشمن در داخل است؛ در فرهنگ، صحبت از برهنگی و کشف حجاب و لیبرالیسم فرهنگی می‌کند و در سیاست خارجی، از مذاکره و «شما با دنیا قهر هستید» و «در نئولیبرالیسم جهانی، باید هضم و مستحیل شد» سخن می‌گوید. ما در داخل ایران، سربازان بومی تجدد را داریم، منتها در اقلیت‌اند و به هیچ عنوان، اکثریت جامعه ایران را نمایندگی نمی‌کنند. از این‌ها مهم‌تر، این بدنه اجتماعی بیگانه صدای روایی بلندی دارد. زمانی اصلاح‌طلب‌ها (مانند حجاریان) گفته بودند: «ما در روزنامه‌نگاری و روایت‌پردازی خیلی توانمندیم.» این یعنی می‌توانند بیش از آنچه هستند را وانمود کنند. امروزه نیز دنیا دنیای روایت‌ها و خرده‌روایت‌هایی است که بزرگ می‌شوند و گویی همه واقعات‌های دیگر را می‌بلعند. بنابراین ما با یک طبقه اجتماعی استعماری مواجهیم که گاهی می‌شورد و طغیان می‌کند، چه در سال ۷۸، چه در سال ۸۸ و چه در همین واقعه ۱۴۰۱. به نظر من، این خرده طبقه در ایران، معضل و مسئله ماست و هرگاه احساس کند فضا برای تنفس و تحرک فراهم است، به آن چنگ می‌زند.

می‌توان چهار لایه برای این طبقه در نظر گرفت. این طبقه یک لایه اجتماعی دارد که پیش‌تر به آن اشاره کردم و آن را معمولاً طبقه متوسط جدید می‌نامند. لفظ «متوسط» ناظر به وضعیت اقتصادی این طبقه است. من این تعبیر را به کار نمی‌برم و بر این باورم که بحث اصلاً درباره طبقه اجتماعی نیست، درباره طبقه تجددی و معطوف به غرب است، طبقه‌ای که خود و غایاتش را در عالم غربی تعریف

کرده‌است و سبک‌زندگی متفاوتی دارد. اصلاً تصور نکنید این طبقه متحول شده‌است. بعد از انقلاب، در ۱۷ اسفند ۵۷، عده‌ای از همین طبقه در خیابان‌ها آمدند و گفتند «ما علیه استبداد انقلاب کردیم، نه برای اجرای شریعت و از جمله حجاب». این یعنی وجه اشتراکشان با انقلاب، فقط در ضدیت با استبداد بود. این حاصل تماس ما با جامعه غربی از مشروطه به این سوست که چند روشنفکر معدود حضور داشتند و بعد که ساختار پهلوی (اول و دوم)، ساختار اجتماعی را تغییر می‌دهد، روشنفکران نیز افزایش می‌یابند. از این رو همراهی‌شان با انقلاب، صرفاً در حد اعتراض به مثلاً نبود دموکراسی و آزادی در جامعه بود، یک اشتراک حداقلی ناچیز. تصور می‌کردند انقلاب فقط در پی گشایش سیاسی است و شریعت را امری حداقلی، در حاشیه، و معطوف به زندگی شخصی می‌داند، و هنگامی که دیدند این‌گونه نیست، طغیان کردند. این امر به حدی لغزنده است که تا سال ۶۲، قانونی شدن الزام به حجاب، به تأخیر می‌افتد. بعد از سال ۶۸ است که این طبقه کم‌کم سبک‌زندگی خود را نمایان می‌کند، به‌ویژه پس از سال ۷۶ و با سیاست‌های دوره اصلاحات، که احساس می‌کند سیاست‌های رسمی دولت هم در راستای همان خواسته‌هاست. کاری که مهاجرانی و خاتمی انجام دادند، یعنی سیاست تولرانس، تساهل و تسامح، همین بود. امروزه می‌گویند هویت، چندپاره و متشتت است و از این رو باید تکثرگرایی را رواج داد و هیچ سبک‌زندگی رسمی‌ای نداشت؛ یعنی هویت اسلامی انقلابی باید کنار گذاشته شود. این‌که می‌گویند سبک‌زندگی در ایران متنوع است در واقع به تنوع خارج از چهارچوب‌های

هویت‌ی ما اشاره دارد و مقصودشان از تنوع این است که اصلاً معیاری برای سنجش و قضاوت وجود نداشته باشد، ایده‌آلی در میان نباشد و حاکمیت از فرهنگ دینی کاملاً کنار بکشد.

لایه بعد، لایه سیاسی است که دو شاخه عمده دارد: یک شاخه تکنوکرات‌ها و بروکرات‌ها هستند که در دولت آقای هاشمی شکل گرفتند و یک شاخه دیگر هم لیبرال‌ها هستند. این دو جریان، به نظر من، جریان‌های مغرضی هستند که با غایات انقلاب، سرسازگاری ندارند و همیشه مانند نیروی گریز از مرکز عمل کرده‌اند. هرگاه در مسند قدرت قرار گرفته‌اند، این اتفاق افتاده است. مقام معظم رهبری در سال ۱۳۸۷ و در دانشگاه علم و صنعت فرمودند: «یکی از درگیری‌های اساسی ما در طول دهه‌های گذشته، دفاع از سیرت انقلاب بوده است؛ یعنی کسانی می‌خواستند صورت را نگه دارند، اما سیرت را دچار زوال کنند.» به نظر می‌رسد منظور ایشان همین جریان‌های تکنوکرات و لیبرال بوده است.

لایه سوم لایه رسانه‌ای است. این طبقه بازوی رسانه‌ای قدرتمندی دارد. تعداد احکام حکومتی مقام معظم رهبری بسیار کم است، ولی یکی از این احکام، در دوره اصلاحات و در خصوص قانون اصلاح مطبوعات صادر شده است، به گونه‌ای که ایشان حتی نگذاشتند لایحه این قانون از کمیسیون خارج شود و نامه‌نگاری کردند که «من قانون فعلی را تا حدی بازدارنده می‌دانم و چنین طرح‌هایی را خلاف مصالح مردم و اسلام و انقلاب می‌دانم». اساساً ماجرای سال ۷۸ به همین خاطر

اتفاق افتاد. ایشان در اردیبهشت ۷۹، این قضیه را به «شارلاتانیسم مطبوعاتی» تعبیر کردند. تصور نکنید لایه رسانه‌ای اهمیت کمتری از لایه سیاسی دارد. کاری که آقای روحانی در سال ۹۲ و ۹۶ انجام داد واقعاً نوعی شارلاتانیسم رسانه‌ای بود، با چند گزاره کلی دربارهٔ ربنای شجریان و «چرخ سانتریفیوژ بچرخد، چرخ زندگی مردم هم می‌چرخد» و ... تمام جهان تجدد پشت این لایه رسانه‌ای است. آیا اکنون فقط روزنامه اعتماد و شرق از برهنگی دفاع می‌کنند؟ این که مقام معظم رهبری می‌فرمایند «برخی افراد جورچین دشمن را در داخل تکمیل می‌کنند» موهوم نیست و به همین روزنامه شرق، روزنامه اعتماد، وبگاه سید حسن خمینی و ... اشاره دارد. در تابستان ۱۴۰۱، دقیقاً همین روزنامه‌ها بودند که زمینه‌چینی رسانه‌ای کردند و از گشت ارشاد، دیوی ساختند و به اسم همراهی با مردم، آن را نفی کردند. کارشناسان رسانه نیز بر این اتفاق صحه می‌گذارند.

ممکن است بگویید مگر رسانه اثر دارد؟ بله، اثر دارد. مقام معظم رهبری در ۱۴ خرداد امسال فرمودند اغتشاش سه لایه داشته‌است: مغرضان، اراذل و اوباش، و تعداد زیادی آدم کم‌عمق و احساساتی. چنین افرادی با دیدن چند کلیپ نتیجه می‌گیرند که گشت ارشاد مطلقاً عملکرد خوبی نداشته‌است. گشت ارشاد فرضاً ۲۰۰۰ عملیات انجام داده و از این میان، ۱۰ عملیات هم اشتباه بوده‌اند و حتماً باید با مأموران خاطی برخورد شود، اما آیا عمدهٔ عملیات‌ها این‌گونه بوده‌است؟ این منصفانه است؟ دیو می‌سازند؛ خائن را قهرمان

می‌کنند و قهرمان را خائن.

لایهٔ آخر لایهٔ بیگانه است، یعنی کلیتِ تمدنِ غربی، که در کنار آن‌ها قرار گرفته، دقیقاً دنبالهٔ بومی و ایرانیِ عالمِ تجدد است و با آن‌ها وجه مشترک جدی دارد. مسئلهٔ ما این چهار لایه است.

اشکال شایعی هست که می‌گویند: «وقتی رسانه‌های رسمی در اختیار شماست، در روایت‌پردازی، از چند رسانهٔ غیررسمی نگران هستید؟»

اولاً متأسفانه رسانه‌های رسمی دچار آفت محافظه‌کاری هستند. این را از بابت رفع تکلیف و در معنایی کلیشه‌ای عرض نمی‌کنم، نه. عمیقاً معتقدم محافظه‌کاری رسانه‌های رسمی باعث شده تا سخن ما، آن‌چنان که باید، درنگ‌برد و به جان نشیند و در نتیجه از جامعه عقب بمانیم. مثلاً همین جریان برهنگی و کشف حجاب از سال ۹۰ آغاز شد و در سال ۱۴۰۱ به ثمر نشست. چه کسی باید این روند را می‌دید؟ چه کسی باید روشنگری روایی می‌کرد؟ چه کسی باید به آن می‌پرداخت؟ وقتی این قطعات را کنار هم قرار می‌دهیم، نباید نگران شویم که زیر پوست جامعه اتفاقاتی در حال رخ دادن است؟

محافظه‌کاری یعنی ندیدن لبه‌های تیز شمشیرِ واقعیت، یعنی با مسائل عینی دست‌به‌گریبان نشدن، یعنی روبه‌رو نشدن با لایه‌هایی از جامعه که سر مخالفت دارند و مطرح نکردن استدلال‌های آن‌ها و به آن‌ها پاسخ ندادن. محافظه‌کاری یک روایت رسمی تکراری بی‌مخالف یا کم‌مخالف ارائه می‌دهد و هیچ‌گاه با حاق واقعیت‌ها و مسائل عینی

روبه رو نمی‌شود. شهید مطهری در سال ۵۸، مصاحبه‌ای تلویزیونی داشتند. مجری برنامه سؤالاتی از ایشان می‌پرسند که در واقع اشکالات مصطفی رحیمی مارکسیست در روزنامه بود. شهید مطهری، خود، روزنامه را خوانده بودند، سؤالات را نوشته بودند و در اختیار مجری گذاشته بودند تا از ایشان بپرسد. درحقیقت ایشان سخن مطبوعات را در تریبون رسمی آوردند. ما دربارهٔ حجاب، چگونه با مسئله مواجهه داشته‌ایم؟

تحلیل من این است که ما از سویی، شاهد یک تحریک بیرونی حداکثری هستیم و از سوی دیگر، با یک درون‌خیزی اقلی مواجهیم؛ یعنی یک طبقهٔ اجتماعی محدود چند وقت یک بار احساس می‌کند فضایی برای خیزش مهیا شده است و وقتی احساس می‌کنند حاکمیت منفعل است، جرئت و جسارت پیدا می‌کند. همیشه باید با اقتدار، با این لایهٔ اجتماعی برخورد کرد. اگر از اقتدار کم کنیم، مجبوریم اعمال قدرت کنیم. چنانکه می‌دانید، قدرت وجه سخت دارد و اقتدار وجه نرم؛ یعنی جمهوری اسلامی باید آن‌گونه باشد که برخی تصور نکنند از طریق چانه‌زنی در خیابان می‌توانند کشف حجاب را قانونی کنند، همان منطقی که مقام معظم رهبری در سال ۸۸ فرمودند: «عده‌ای گمان نکنند با لشکرکشی خیابانی، رهبری وادار به مصلحت می‌شود. من زیر بار بدعت‌های غیرقانونی نمی‌روم!»

با نکته‌ای که در مورد این طبقهٔ اجتماعی بیان شد، گمان می‌کنم به این جمع بندی رسیده‌ایم که ما با اقلیتی مواجهیم که روایت‌های بزرگ دارند.

دانشگاه در تحولات اخیر



مصاحبه با محمد جوان اخوان، مدیر مسئول روزنامه جوان

به طور کلی، بخشی از سناریوی دشمن در طول سه دهه گذشته، برای ثبات زدایی و ایجاد فتنه انگیزی در جامعه ما، بر دانشگاه متمرکز بوده است. این مهم چند دلیل دارد. یکی از دلایل، این است که دانشگاه تجمعی از نیروهای پرانرژی جوان است؛ جوانان قوه محرکه هر حرکت و جنبشی هستند و دشمن می‌کوشد آن‌ها را در خدمت نقشه‌های خود قرار دهد. از سویی، **یکی از چالش‌های دانشگاه در کشور ما، این بوده که از همان ابتدا، عده‌ای سعی داشته‌اند آن را مبنای وابستگی ایران قرار دهند؛ یعنی دانشگاه را ابزار و پلی برای وابسته‌سازی ایران در همه حوزه‌های مختلف تلقی کنند.** این امر پیشینه‌ای حدوداً بیش از یک قرن دارد. از زمانی که مدارس جدید وارد ایران شدند و بعد دانشگاه تهران و دانشسراها تأسیس شدند، این موضوع از چالش‌های مطرح بوده است. همچنین یکی از محورهای تولید قدرت در جمهوری اسلامی ایران، قدرت علمی است و اثر خود را هم در تولید ابعاد دیگر قدرت گذاشته است، مانند قدرت دفاعی، اقتصادی و سیاسی. بنابراین بسیاری از دستاوردهای علمی ما باعث شده است تا کشور در حوزه‌های مختلف پیشرفت کند. از آنجایی که دانشگاه چشمه مولد قدرت علمی است، هرگونه تأثیرگذاری بر محیط دانشگاه می‌تواند بر این موضوع نیز اثر بگذارد. به همین خاطر، یکی از هدف‌گذاری‌های دشمن، تأثیرگذاری بر دانشگاه بوده است. بی‌شک دانشگاه یکی از آماج‌های

اصلی طراحی‌های گوناگون دشمن در چند دههٔ گذشته بوده و روی آن حساب ویژه‌ای باز شده است. لذا دشمن همواره در تلاش بوده تا از بستر دانشگاه برای ضربه زدن به کشور استفاده کند و دانشجویان را در مقابل نظام قرار دهد، از بحران‌های دورهٔ دوم خرداد گرفته که دانشجویان را به پیاده‌نظام چانه‌زنی جریان‌تجدید نظر طلب تبدیل کردند تا قضایای ۱۳۸۸ و پاییز ۱۴۰۱. این بیانگر اهمیت دانشگاه است.

علاوه بر این، دشمن می‌کوشد که جریان پاییز ۱۴۰۱ را به جریانی ریشه‌دار و قدرتمند تبدیل کند. نمی‌توان انکار کرد که جریانی لمپن و فاقد هرگونه آرمان‌های متعالی، میدان‌دار اتفاقات سال گذشته بود. نشانه‌های آن هم روشن است: استفاده از ابزارهای سطح پایین در تبلیغات و استفاده از عناصر با سطح فرهنگ پایین در ناآرامی‌ها، که بعضاً رفتارهای بسیار زشت و زننده‌ای را به نمایش گذاشت. به مردم، مقدسات و حوزه‌های فرهنگی جسارت شد و در واقع افرادی در طراز اراذل و اوباش را به خیابان آوردند. از سویی، سطح مطالبات آن‌ها نیز، که عمدتاً مطالبات لذت‌جویانه و برداشته شدن قیدوبندهای فرهنگی بود، به نوعی مطالباتی اباحه‌گرایانه و لاابالی‌گرایانه بود. طبعاً چنین مطالباتی در چهارچوب جامعه‌ای با تمدن چند هزار ساله نمی‌گنجد؛ عناصر هویتی، فرهنگی و تمدنی این جامعه در بافتار آن ریشه دوانده است و عناصری بادآورده و یک‌روزه نیستند که حاصل یک دورهٔ سیاسی یا حکومتی خاص، باشند. پوشش زنان و مردان یا حیا، از رفتارهایی است که در این بافتار اجتماعی تمدنی ریشه دارد. مطالبه

علیه این زیربنای تمدنی، سطح نازل مطالبات و فرهنگ این جریان را نشان می‌دهد. **این گروه کوشیدند برای این آشوب غیرتمدنی و حتی ضدتمدنی، شأنی‌تی در رسانه‌ها تولید کنند و از همراهی بعضی اشخاص استفاده نمایند. به‌ویژه تلاش کردند دانشگاه را محور قرار بدهند و به این واسطه، کاستی‌های فرهنگی و تمدنی خود را برای ناآرامی، بازتولید کنند که موفق هم نشدند؛** در نهایت اکثریت دانشگاه، دانشجویان و استادان با این جریان همراه نشدند. این نشان‌دهنده این است که این جریان در این موضوع هم توفیق زیادی نداشت.

در سال گذشته، شاهد این بودیم که دشمن، پس از ناامیدی از شعله‌ور نگاه داشتن خیابان و فعال نگه داشتن جریانات تجزیه‌طلب، به دانشگاه روی آورد و سعی کرد این جریان را در دانشگاه بازتولید کند. در همین راستا، سرمایه‌گذاری و شبکه‌سازی گسترده‌ای انجام شد و تلاش گردید جریانات سابقاً فعال دانشگاه احیا شوند. هرچند توفیقی نیافتند، اما به هر حال کوشیدند که کار را از بستر دانشگاه ادامه دهند و بتوانند دوباره خیابان را به آتش بکشند. متأسفانه برخی دانشگاهیان، که انگشت‌شمار هم بودند، میدان‌دار این موضوع شدند، چه در محیط دانشگاه و چه در محیط بیرون دانشگاه. بنابراین آن‌ها بخشی از این پازل کلان هستند.

همان‌طور که اشاره شد، طمع دشمن به دانشگاه برای پیشبرد اهداف خود، مسئله جدیدی نیست و تقریباً چند دهه قدمت دارد. آنچه اخیراً شاهد آن هستیم این است که جنس پیشبرد مطالبات، از مسائل

سیاسی به مسائل اجتماعی. آن‌هم در سطح نازل آن -تنزل یافته‌است. در دوم خرداد، دانشجویها در حوزه‌های سیاسی فعال بودند و ناآرامی‌ها نیز پیرامون مطالبات سیاسی پیگیری می‌شد، اما سطح مطالبات در دورهٔ اخیر، مطالباتی نازل در حد برداشتن کنترل‌های انضباطی در دانشگاه بود که در زمرهٔ مسائل فرهنگی و در حريم دانشگاه‌ها قرار می‌گرفت؛ همهٔ دانشگاه‌ها قواعدی دارند که در محافل علمی، حریم‌هایی را در پوشش و روابط افراد رعایت کنند.

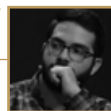
سطح مطالبات آن‌چنان تنزل یافته که در حد برداشته شدن همین مقررات و ضوابط است. این، خود، بیانگر پسرقت اپوزیسیون است؛ **اگر روزگاری اپوزیسیون مطالبات سیاسی جدی را، فارغ از درست و غلط بودن آن، مطرح می‌کرد، امروزه سطح مطالبات آن کم‌ارزش و بعضاً ضدفرهنگی و ضداجتماعی شده‌است و نه متناسب با ارزش‌های عمومی جامعهٔ ماست و نه در شأن یک جنبش دانشجویی.** تنزل تلخی در حرکت دانشجویی ایجاد شده‌است و این نتیجهٔ پیروی عده‌ای دانشجو از شبکه‌های معاند است. در بعضی دانشگاه‌ها، سطح مطالبه‌گری و اعتراضات آن‌قدر تنزل یافت که به شعارهای رکیک و حاوی کلمات مستهجن و دور از شأن دانشگاه هم رسید، حتی در بعضی دانشگاه‌های معتبر. این فاجعهٔ تلخی است. کار به این نداریم که آماج سیاسی این‌ها نظام جمهوری اسلامی بوده‌است، این‌که یک جریان دانشجویی، برای تخطئهٔ مخاطب خود و کسی که به آن اعتراض دارد، به جای این‌که آزاداندیشانه سخن بگوید و شعارش را مطرح کند،

از کلمات رکیک جنسی و مستهجن استفاده کند، اوج قهقرای مسیر دانشجویی است. متأسفانه بعضی استادانی که باید روشنگر و هدایتگر باشند، خودشان هم در این بازی غلط افتادند.

استادان هم در برافروختن ناآرامی‌ها و هم در خاموش کردن آن‌ها نقشی بسیار جدی دارند. واقعیتی است که در حوادث سال گذشته، بعضی استادان ضربه زدند؛ عملاً به تردیدها و بدبینی‌ها دامن زدند، شبهات را تشدید کردند و در تزریق ناامیدی در ذهن جوانان، نقش آفرین بودند. این استادان قبلاً هم این کارها را می‌کردند، اما کمتر رسانه‌ای می‌شد. **عده‌ای از جوانان و نوجوانان ناامید از آینده کشور، متأثر از القائات معدود استادانی هستند که به لحاظ ذهنی و نرم‌افزاری، با کشور زاویه دارند؛ خودباخته‌اند، خودبیگانه‌اند و در برابر غرب، از خودباختگی رنج می‌برند.** در این حوادث هم متأسفانه نقشی جدی در تحریک افکار عمومی داشتند و به نوعی مهره‌های داخلی ناآرامی‌ها شدند. در مقابل، انتظار می‌رود که استادان انقلابی و دلسوز و استادانی که فارغ از گرایش سیاسی، برای ایران، برای ملت و برای کشور خودشان ارزش قائل هستند متوجه باشند که دشمن برای آینده این کشور، چه سناریوی خطرناکی طراحی کرده است؛ باید راه خودشان را از آن‌ها جدا کنند، شجاعت لازم را برای نفی حرکت‌های غلط استادان خودباخته و وابسته نشان دهند و با عزت‌طلبی و اقتدار، از هویت و منافع ملی دفاع نمایند. در جایگاه استادی هم، برای دانشجویان، گره‌گشای ذهنی باشند، شبهات را تبیین کنند، به آن‌ها پاسخ دهند و اجازه ندهند که

این شبهات به غدهٔ سرطانیِ فکریِ بدخیمی در ذهن جوان تبدیل شود، او را با کشور خود بیگانه کند، از او هویت‌زدایی نماید و او را در موضع تقابل با جامعه قرار دهد.

آرایش جبهه‌ها را بهم بزن!



محمد فخرآ، خبرنگار و فعال سابق بسیج دانشجویی دانشگاه تهران

از قدیم گفته‌اند: «آتش را با آتش خاموش نمی‌کنند.» بجزوحت شلوغی که می‌شود، عده‌ای راحت‌طلب با ابروانی گره‌کرده می‌پرسند: «باز هم می‌گویید گفت‌وگو کنیم؟» مانند این‌که هرچه آتش شعله‌ورتر شود، شلنگ آب را بر زمین بیندازیم و پیرسیم: «باز هم می‌گویید آب بریزیم؟!» بله؛ همیشه باید به آن قسمتی که می‌سوزد آب ریخت و اگر آتش تنومندتر شد، باید بیشتر از قبل هم بر آن آب ریخت، نه آن‌که با لحنی حق‌به‌جان، مجوز آتش ریختن بر آتش را درخواست کرد. بعضی البته اصرار دارند که با این روش هم آتش را خاموش کرده‌اند و نتیجه‌بخش هم بوده، که بعداً به آن‌ها خواهم پرداخت. اینجا بحث آتش دانشگاه است؛ منظوم جماعتی خشمگین، با مشت‌گری کرده، انگشتانی حواله‌کرده و دهان‌هایی تا به حد ممکن باز شده است؛ آن الفاظِ رکیکِ متحرکی که به هیچ جنبه‌ای در نزدیکی خود رحم ندارند و همه را فحش باران می‌کنند؛ آن دیکتاتورکوچولو‌هایی که اسفل‌الاعضای خود را حواله هم‌کلاسی و هم‌دانشگاهی خود می‌کنند. منظوم از آتش، چنین کسانی است. چگونه می‌توان چنین آتشی را خاموش کرد؟ با جماعتی با مشت گره‌کرده‌تر و گلویی دوربُردتر و سیاهی جمعیتی بیشتر؟ یعنی ما هرچه بیشتر داد بزنیم، داد آن‌ها کمتر می‌شود؟ مثل آن پدر کلافه‌ای که بلندتر از نوزادش جیغ می‌کشد

و کودکی متحیر، دست از شیون می‌کشد. آیا راه حل ما این است؟ جیغ بلندتر؟!

مقام معظم رهبری در اثنای شلوغی‌ها فرمودند: «باتوم‌ها کارساز نیستند، تبیین کنید.» و ابزار تبیین هم قطعاً مشت گره‌کرده و تکبیر پیاپی نیست. **ایشان برای خیابان‌ها دستور دادند که باتوم‌ها غلاف شود و منطق‌ها از بندرها. حال فضای دانشگاه را، که اساساً ورود نیروی نظامی و هرگونه باتوم و موتور تریلی به آن نامأنوس است، خودتان حدس بزنید!** در جایی که هیچ نیروی نظامی و حتی انتظامی حق ورود ندارد و دانشجو را مصونیت بخشیده‌اند، طبعاً توقع می‌رود که منطق حرف اول را بزند و پاره‌سنگ‌ها جای خود را به قلم و کاغذها دهند. آنچه از خیابان توقع می‌رود در برابر آنچه از مبدأ تحولات متوقعیم، یکی است؟ صبح‌ها در دانشگاه، مشت گره کنیم و فریاد بزنیم و شب‌ها در خیابان؟ فرق آن‌همه درس خواندن و پز مؤذن جامعه به خود بستن، صرفاً در تغییر مکان دعواست؟ خیر، آقا جان. دانشگاه محل نزاع فکرهاست، نه مشت‌ها و پنجه‌ها.

قصد دارم کمی از نگاه خودم، خاطرات سال گذشته را ببینم. بگذارید شما را به میان آنچه تجربه کردم ببرم: از میان خودی‌ها دل بریدم و از راهی غیرمستقیم وارد جمعیت روبه‌رویی‌ها شدم. آن قدر نزدیک شده بودم که گویی دیواری فرو ریخته بود. جوانکی مشت‌ی به‌سمتم تعارف کرد، اما چنان نزدیکش شده بودم که نمی‌توانست دشمنم بیندارد و کارش را به سرانجام برساند. من آرایش جبهه‌ها را به هم ریخته بودم.

چند نفر از من درخواست کردند که به سنگر خودی برگردم. گویی با چنین وضعی نمی‌توانستند به‌خوبی کینه به دل بگیرند و دشنام حواله‌ام کنند. باید از آن‌ها فاصله می‌گرفتم. باید دور می‌بودم. باید غریبه‌تر از این‌ها شمرده می‌شدم و دیواری ترسیم می‌کردم که مناسب پرتاب سخنان بیهوده به یکدیگر باشد. اما من آن دیوار را شکسته بودم. حال با قدم برداشتن بر مخروبه‌های آن دیوارِ فروریخته، مجال برای ورود به مرحله‌ای دیگر داشتم. صدایم گرفته بود، اما با همان صدای گرفته، حرف‌های بلندتری از ساعت‌ها شعار دسته‌جمعی بیان کردم. چند دقیقه بیشتر مجال نداشتم، اما گویی چندین ساعت شعار نقطه‌زن را با نوای حیدری، یک نفس سر داده بودم. نمی‌دانم چند شعار در روز نیاز است که افرادی از جمعیت روبه‌رو جدا شود، اما با چند دقیقه مجال گفت‌وگو، این اتفاق رخ داد، حال آن‌که بعضاً شعارهای جمعیت انقلابی در تجمعات، هرچه حیدری‌تر و زینبی‌تر باشد، بر شور طرف مقابل برای پاسخ محکم‌تر و جذب نیروی بیشتر می‌افزاید. به عبارتی، آتش با آتش خاموش نمی‌شود، بلکه گرم‌تر می‌گیرد.

کلام را خلاصه می‌کنم: چقدر گفت‌وگو کردیم؟ تبیین با مشت گره‌کرده و فریادهای خشمناک بر دل‌ها می‌نشیند؟ یا این منطق و گفت‌وگوست که چاره‌راه است؟ در مواجهه با جمعیتی بی‌منطق و دوست‌نداشتنی، راحت‌ترین گزینه تقابل و تدافع است. رفع تکلیف آن است که بی‌توجه به شباهت، تمام مقابلت را به یک چشم ببینی و دستور تقابل دهی، همان کاری که آن‌ها انجام می‌دهند و تخم کینه

را در دل همدیگر می‌کارند تا راهی برای بازگشت وجود نداشته باشد. حالا هنر ما در پس زدن این جماعت است یا بازگرداندن آن‌ها؟ پیروزی ما در خسته کردن گلوهای طرف مقابل است یا باز کردن گره‌های کور ذهنی‌شان؟ اگر با دومی موافقید، پس چگونه جز با گفت‌وگو، راهکاری می‌یابید که تقابل دوجندان نشود؟ شاید این سؤال ایجاد شود که چه جریانی مخالف این منطق است که ما چند بند برای آن مقدمه چینی کردیم، اما اینجا دنبال متهم نمی‌گردیم، بلکه دلواپس راه‌حلی زمین‌مانده هستیم که مانع از شکل‌گیری کینه‌های عمیق و لغزش‌های بی‌بازگشت شود؛ راه سختی که بسیاری از عافیت‌طلبان، به سراغ آن نمی‌روند و صحنه را به زمین جنگی بی‌پایان تبدیل می‌کنند که در نهایت ادامه آن به سال‌های بعد موکول می‌شود. شکستن دیوارهای خودساخته‌مان به راحتی قدم برداشتن به سوی یکدیگر و صحبت از آنچه باور ذهنی می‌پنداریم است؛ چه بسا دیوارهای کاغذی که کیلومترها ما را از یکدیگر دور کرده‌اند، در حالی که با صرفاً یک گفت‌وگوی ساده، فروریختنی هستند. پس گفت‌وگو کنید و با هر کس که گفت «گفت‌وگو نکنید»، دو بار گفت‌وگو کنید و دیگران را هم به گفت‌وگو تشویق کنید، که پیروزی ما در جدا کردن یک نفر از جمعیت مقابل است و این از راهی جز با گفت‌وگو میسر نمی‌شود.

تحليل کوتاهی بر چرایی آنچه در سال ۱۴۰۱ رخ داد



سیدمهدی دزفولی، مستند ساز و پژوهشگر

اولین سالگرد غائله ۱۴۰۱ را پشت سر می‌گذاریم و اکنون به نظر می‌رسد تحلیل و بازخوانی آن، به منظور جلوگیری از تکرار، مهم به نظر می‌رسد. در یادداشت پیش‌رو قصد ندارم به تحلیل تمام ابعاد مختلف آن غائله بپردازم. طبعاً در یادداشتی کوتاه، امکان آن هم فراهم نیست اما به نظر می‌رسد که یک علت مهم در بروز حوادث سال‌های ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۱ نقشی اساسی و کلیدی داشته‌است و هدف من این است که اینجا به صورت متمرکز به آن اشاره کنم.

جامعه ایران از حدود یک دهه پیش، با افزایش روزافزون ناامیدی نسبت به آینده مواجه بوده‌است. مشخصاً از نیمه سال ۹۶ به بعد و با شروع التهابات اقتصادی، شرایط جامعه ایران متحول شد و کشور درگیر مسائلی گردید که تا امروز، کمابیش با آن‌ها دست به‌گریبان هستیم. تحت تأثیر قرار گرفتن زندگی و اقتصاد مردم، که از دلایل مهم آن، ناکارآمدی سیاست‌های اقتصادی دولت قبل و تحریم‌ها بوده‌است، اصلی‌ترین مسئله‌ای است که برای کشور، جداً حاشیه‌سازی می‌کند و پدیده‌های جانبی مهمی را رقم می‌زند.

اگر امروز در کشور، درگیر مسئله مهاجرت هستیم، اگر درگیر مسئله افزایش سن ازدواج هستیم، اگر جوانان کشور در برخی حوزه‌ها، احساس ناامیدی و تبعیض می‌کنند، به نظر می‌رسد علت‌العلل آن،

مسائل معیشتی و اقتصادی است. واقعیت این است که جمهوری اسلامی ایران، پس از ۴۴ سال، تبدیل به قدرتی بزرگ و اثرگذار در غرب آسیا شده است، اما گویا پاهای چوبینی به نام اقتصاد و معیشت دارد که اگر به فکر راه حلی برای آن نباشد، می تواند در درازمدت، خطرات جدی و بزرگی برای نظام و کشور ایجاد کند.

اگر در ناآرامی های ۷۸ و ۸۸، مسئله اصلی سیاست داخلی و اختلافات سیاسی - اجتماعی بود و جامعه از رفاه نسبی خوبی برخوردار بود، اما در سال های ۹۶، ۹۸ و، تا حد زیادی، ۱۴۰۱، اقتصاد و معیشت، در کنار مسائل اجتماعی، ایفای نقش می کردند. **سوءاستفاده دشمنان از مسائل اقتصادی و معیشتی در سال ۹۶ چشمگیر بود؛ دیدیم چگونه به بهانه مسائل معیشتی، در دی ماه همان سال، حاشیه های برای کشور ایجاد شد و حتی رهبری معظم انقلاب در سخنرانی خود فرمودند که زخم ها باید درمان شود و تا درمان نشود، موجودات موذی بر روی این زخم ها می نشینند و از آن سوءاستفاده می کنند. مشکلات معیشتی از مهم ترین آن زخم هاست.**

اگر جامعه احساس رفاه کند و اقتصاد و معیشت خودش را مناسب ببیند، اگر احساس کند می تواند آینده ای مطلوب برای خود بسازد، نسبت به افق های دوردست تر ناامید نمی شود و درمی یابد که می توان با ساختارهای کنونی سیاسی در کشور، آینده را ساخت، اما اگر افق پیش رو مبهم باشد و فضای امیدآفرینی را نوید ندهد، به سوی اعتراض و بروز خشم پیش می رود.

در بستر همین نارضایتی ها، مغرضان نیز می کوشند به اهداف خود

برسند. بخشی از جامعه ایران در ناآرامی‌های سال ۱۴۰۱ احساس می‌کرد که دچار تبعیض و بی‌عدالتی است و حاکمیت در حق او کوتاهی می‌کند و نمی‌تواند نیازهای اولیه او را تأمین نماید. این احساس در چند سال اخیر، به دلیل بر ساخته شدن رسانه‌ای، در رسانه‌های معاند هم افزایش یافت و باعث انفجاری با مجموعه‌ای از دلایل و حوادث در تابستان سال ۱۴۰۱ شد.

متأسفانه سال‌هاست که مرجعیت رسانه‌ای ما در داخل کشور هم از بین رفته است و خبرگزاری‌ها، روزنامه‌ها و صداوسیما در بزنگاه‌های سیاسی و اجتماعی، مانند سال ۹۸ و ۱۴۰۱، نمی‌توانند به درستی ایفای نقش کنند و همین باعث شده است تا هم بخش مهمی از جامعه، تحت تأثیر رسانه‌های خارجی قرار گیرند و هم در بزنگاه‌های مهم سیاسی-اجتماعی، این رسانه‌ها بتوانند میدان‌داری نمایند.

اگر رفاه و زندگی مردم کمترین مشکل را داشته باشد، اگر جامعه احساس تبعیض نکند و نسبت به ساختار سیاسی امیدوار باشد، امید در جامعه فراگیر می‌شود و نارضایتی و اعتراضات گسترده بروز پیدا نمی‌کنند، اما اگر جامعه احساس امید نکند و برای خود، آینده‌ای نبیند و حتی احساس ناامیدی داشته باشد، دست به اعتراض و هنجارشکنی می‌زند، چراکه احساس می‌کند در حق او ظلم شده است و باید حق خود را پس بگیرد و در نتیجه موج مهاجرت، سرخوردگی و اعتراضات افزایش می‌یابد.

جامعه کنونی ایران، بیش از هر زمانی، نیازمند امید واقعی و غیرمصنوعی است؛ نیاز دارد شاهد اصلاح مشکلات در ساختار سیاسی

خودش باشد، نیاز دارد اقتصاد و معیشتش رونق بگیرد و بهبود یابد تا نسل جوانش، به‌عنوان موتور محرکه جامعه، بیش از پیش تلاش کند و کشور را بسازد. اگر سیاستمداران و مسئولان کشور خواهان تکرار نشدن وقایعی مانند ناآرامی‌های سال ۱۴۰۱ هستند، به‌نظر من، باید به این مسائل توجه کنند. هرگاه کشور ثبات سیاسی و اقتصادی داشته باشد، کمترین اعتراضات و نارضایتی‌ها شکل می‌گیرد، مردم از عملکردها راضی هستند و بهانه‌ای برای اعتراضات گسترده ایجاد نمی‌شود، **اما اگر التهابات آغاز شود، آنگاه است که مغرضان بر این موج سوار می‌شوند و اهداف ناپاک فرهنگی، اجتماعی، سیاسی خود را ترویج می‌کنند. سال ۱۴۰۱ با مسئله‌ای مشخص شروع شد، اما دیدیم که در نهایت پای براندازان، تجزیه‌طلبان، طرفداران همجنس‌بازی، معاندان علیه اسلام، دین‌ستیزان و ... هم به آن باز شد و هرکس می‌کوشید به هدف خود برسد.**

جامعه کنونی ایران، برخلاف بسیاری از پیش‌بینی‌ها، جامعه‌ای نیست که خواهان انقلاب و براندازی باشد، بلکه خواهان اصلاح مشکلات و بی‌کفایتی‌ها و ایجاد امید است. بهترین راه، اصلاح فرایندها و مشکلات است که از دل آن، امید و چشم‌انداز روشن آینده شکل می‌گیرد. دانشجویان امروز ایران، که طیف وسیعی از آنان را متولدان اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد تشکیل می‌دهند، باید مطالبه‌گری برای اصلاحات اقتصادی را مدنظر قرار دهند و از مسئولان بخواهند که معیشت و اقتصاد مردم اصلاح شود. **دانشجویان باید با توجه به تحصیلات و تخصص خود، ایده‌ها و برنامه‌هایی برای بررسی نظری و**

عملي اصلاحاتِ اقتصادي داشته باشند تا بتوانند چشم‌انداز کشور را
اميدوارانه بسازند. فراموش نکنيم که ايران و آینده ايران از آن جوانان و
مردمانش است؛ اين ما هستيم که بايد آینده اين کشور را با دغدغه
ها و دلسوزي های خود بسازيم.

عليه ايران قوی

۴

آثار ممانعت از «اعتراض مسالمت آمیز» چیست؟



داود مدرس‌ی‌یان، کارشناس ارشد علوم سیاسی و فعال رسانه‌ای

نگاهی به نقاط قوت و ضعف اصل ۲۷ قانون اساسی و بررسی مکانیسم صدور مجوز تجمعات اعتراضی در جمهوری اسلامی ایران

آزادی اعتراض و انتقاد و بیان، در اسلام و مکتب علوی، به رسمیت شناخته شده است. اساساً آزادی را می‌توان از توحید اثبات کرد، آنجایی که بندگان فقط باید از خداوند متعال اطاعت کنند و آن کسانی که خداوند اجازه اطاعت داده و بنده هیچ کس دیگری نیستند و آزادی انتخاب دارند.

اعتراض در مکتب علوی اصالت دارد و اعتراض مظلوم علیه ظلم و ظالم مقدس است. در نامه مشهور حضرت امیرالمؤمنین (ع) خطاب به مالک اشتر، حضرت می‌فرماید: «فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَعَتِّعٍ؛ مَكَرَّرَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّهَا شَرُّ مَا بَدَأَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، تَأْتِي فِيهَا الْفِتْنَةُ وَالْجَبَلُوتُ وَالْجَبَلُوتُ وَالْجَبَلُوتُ وَالْجَبَلُوتُ». (نهج البلاغه، نامه ۵۳). حضرت در ادامه این جمله، خطاب به مالک می‌فرماید وقتی مردم می‌خواهند با تو سخنی بگویند یا نقدی و مخالفتی کنند، نیروهای نگهبان و امنیتی خود (شرطه‌ها) را به گوشه‌ای از مجلس بران یا از

مجلس خارج‌کن تا بدون ترس، حرف خود را بزنند.

این مسئله در اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته شده است: «تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن‌که مخل به مبانی اسلام نباشد، آزاد است.» طبق این اصل، فقط آن دسته از اجتماعات و راهپیمایی‌ها آزاد نیستند که با حمل سلاح و مخل مبانی اسلام باشد. با کمال تأسف، طی چهار دهه اخیر، افشار گوناگون مردم، اعم از جامعه کارگری، معلمی، بازاری، کارمندی و ...، نتوانسته‌اند آزادانه تجمع و راهپیمایی کنند و اعتراض خود را نسبت به عملکرد مسئولان، نهادها، سیاست‌ها و ... به نمایش بگذارند. دستگاه‌ها و مقامات مسئول هیچ‌گاه به مردم اجازه اعتراض نداده‌اند. از این رو هر تجمع و اعتراضی در کشور، همواره با مخالفت و ممانعت دستگاه سیاسی، انتظامی و امنیتی همراه بوده و در نتیجه به دلایل گوناگون، به التهاب، تشنج و خرابکاری منتهی شده است. اما سؤال این است که آیا اصل ۲۷ ناقص است؟

نقطه قوت اصل ۲۷ به رسمیت شناختن آزادی اعتراضات و اجتماعات مختلف است، اما این اصل نقاط ضعفی دارد که باید به آن‌ها توجه

کرد:

۱. نقطه ضعف اصلی نامشخص بودن چگونگی احصای این دو قید است: «حمل سلاح» و «مخل مبانی اسلام». کدام دستگاه یا مسئولی این اختیار یا وظیفه را دارد که جمع‌ها را نسبت به این دو قید بررسی کند؟ این دو قید باید پیش از تجمع بررسی شوند یا حین تجمع؟
۲. یکی دیگر از نقاط ضعف این اصل، ابهام در چگونگی اخذ مجوز

از نهادهای حاکمیتی است. برخی کارشناسان معتقدند که طبق این اصل، هیچ دستگاهی مسئول صدور مجوز نیست و همچنین حق ممانعت از تجمعات را ندارد، چراکه در متن اصل ۲۷، چنین چیزی پیش‌بینی نشده است. در مقابل، برخی بر این باورند که چنانچه دستگاهی مسئول این قضیه نباشد، هرج و مرج اتفاق می‌افتد. پس باید دستگاهی متولی و مسئول صدور مجوز تجمعات باشد. به این ترتیب، طی چهار دهه، این دعوا راه به جایی نبرده است. در عمل، اجازه برگزاری تجمعات اعتراضی به هیچ مجموعه مردمی یا دولتی‌ای داده نشده است.

در ۷ شهریور ۱۳۶۰، «قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده» به تصویب مجلس شورای اسلامی و سپس شورای نگهبان رسید. در تبصره ۲ ماده ۶ این قانون آمده است: «برگزاری راهپیمایی‌ها با اطلاع وزارت کشور، بدون حمل سلاح، در صورتی که به تشخیص کمیسیون ماده ۱۰، مخل به مبانی اسلام نباشد و نیز تشکیل اجتماعات در میادین و پارک‌های عمومی، با کسب مجوز از وزارت کشور، آزاد است.» این تبصره در چهل سال گذشته، مبنای تمام تصمیم‌گیری‌ها درباره تجمعات اعتراضی بود، در حالی که برخی کارشناسان معتقدند این قانون صرفاً درباره فعالیت احزاب، جمعیت و انجمن‌های سیاسی است. در واقع احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌ها برای برگزاری تجمعات خود، باید به وزارت کشور (استانداری‌ها و فرمانداری‌ها) درخواست ارائه کنند، درخواست آن‌ها بررسی شود و سپس مجوز صادر گردد،

اما در اصل ۲۷، برگزاری تجمعات مردمی آزاد دانسته شده است؛ عموم مردم جزو احزاب و دسته‌جات و انجمن‌های سیاسی نیستند و این قانون نمی‌تواند برای مردم محدودیت ایجاد کند.

در ادامه، در ۳۱ شهریور ۱۳۸۱، هیئت وزیران دولت اصلاحات، آیین‌نامهٔ مخصوص «قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های صنفی و ...» را تصویب کرد. در مادهٔ ۴ این آیین‌نامه آمده است: «برگزارکنندگان از طریق فرمانداری محل، حداقل یک هفته قبل از برگزاری مراسم، تقاضای مجوز می‌نمایند.» منتقدان معتقدند که مکانیسم صدور مجوز برای تجمعاتی که در قانون پیش‌بینی شده‌اند، صرفاً برای درخواست‌های احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌هاست، نه تجمعات خودجوش مردمی؛ عموم مردم، جریان‌ات کارگری، کارمندی، فرهنگیان و دیگر اقشار می‌توانند آزادانه تجمعات اعتراضی نسبت به مشکلات و درخواست‌های خود داشته باشند. **بررسی‌ها نشان می‌دهد که این مکانیسم نه تنها مانع جدی تجمعات مردمی و اقشار گوناگون است، بلکه حتی برای احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌ها نیز موفق عمل نکرده و آنان نیز تاکنون نتوانسته‌اند مجوز برگزاری تجمعات اعتراضی را از وزارت کشور، استانداری‌ها و فرمانداری‌ها اخذ کنند.**

اما واقعیت پشت‌پردهٔ این ماجرا چیست؟ چرا برگزاری تجمعات اعتراضی امکان‌پذیر نیست؟ مهم‌ترین چالش‌ها چیست؟

۱. نگاه تهدیدمحور، اولین مانع و چالش بر سر راه تجمعات مسالمت‌آمیز است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که نگاه تهدیدمحور به اعتراضات از سوی نهادهای امنیتی و انتظامی و دستگاه‌های سیاسی،

و ترس از دامنه دار شدن هرگونه اعتراضی در کشور و سوءاستفاده گروهک‌های تروریستی و مسلح. که متأسفانه کم هم نیستند. باعث شده تا مسئله «اعتراضات مسالمت‌آمیز» اگرچه در دین و قانون اساسی ما به رسمیت شناخته شده باشد، اما در عمل به آن اعتنایی نشود.

۲. ناامنی در منطقه و تعدد گروه‌های تروریستی مسلح داخل کشور، یکی دیگر از موانع شکل‌گیری این مسئله است. متأسفانه دستگاه‌های امنیتی و انتظامی همواره به این عامل استناد می‌کنند و بر این باورند که به دلیل احتمال سوءاستفاده این گروهک‌ها، نباید با درخواست تجمعات اعتراضی موافقت کرد! این در حالی است که تجربه ثابت کرده چنانچه دستگاه انتظامی و امنیتی مستقیماً امنیت یک تجمع و اعتراض را بر عهده بگیرد، جلوی هرگونه سوءاستفاده و ناامنی گرفته خواهد شد.

۳. در وضعیتی که اجازه برگزاری تجمع مسالمت‌آمیز در کشور داده نمی‌شود، بی‌تعارف، فرهنگ اعتراض در میان اقشار گوناگون هم به درستی شکل نمی‌گیرد. به همین خاطر، بسیاری از تجمعات به دلیل شعارهای ساختارشکنانه و برخی اقدامات تند و خشن، به التهاب کشیده می‌شوند.

این نگاه تهدیدمحور اما نتایجی داشته که شایسته است متولیان امر به آن‌ها توجه کنند:

۱. احساس سرخوردگی میان مردم، اقشار گوناگون و تشکل‌ها: جامعه پویا و، به فرموده حضرت امیرالمؤمنین (ع)، جامعه مقدس

جامعه‌ای است که اعتراض در آن محترم شمرده شود و ضعیفان آن جامعه و طبقات مختلف بتوانند بدون ترس از برخورد، انتقادات و مطالبات خود را مطرح کنند، اما وقتی جلوی این مسئله گرفته می‌شود، پویایی نیز از جامعه سلب می‌گردد و جوانان دچار افسردگی و سرخوردگی می‌شوند.

۲. افزایش خشونت: چنانچه مردم نتوانند از طریق راه‌های مسالمت‌آمیز و مکانیسم‌های قانونی، اعتراض خود را بیان کنند، خودبه‌خود خشونت افزایش می‌یابد و گرایش به روش‌های خشن در میان مردم و به‌ویژه جوانان بیشتر می‌شود.

۳. ایجاد حاشیه امن برای مسئولان ناکارآمد و مفسدان اقتصادی: مسئولان ناکارآمد، وقتی با اعتراض مردمی و افکار عمومی مواجه نمی‌شوند و جلوی ابراز اعتراض مردم نیز گرفته می‌شود، حاشیه امنی می‌یابند و بدون ترس، به عملکرد غلط، سیاست‌های خطا و اقدامات ناموجه خود ادامه می‌دهند.

۴. مرجعیت یافتن گروه‌های خارج از نظام و کشور: ناگفته پیداست که چنانچه احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های قانونی در کشور اجازه پرچم‌داری مطالبات مردمی را پیدا نکنند و تشکل‌های قانونی کارگری، کارمندی و معلمی تشکیل نشود، در این خلاء، گروه‌های ناشناس، خشونت‌طلب و خارج از چهارچوب نظام مرجعیت پیدا می‌کنند و هدایت افکار افشارگوناگون از کنترل نظام و دولت خارج می‌شود. تشکل‌های غیرقانونی و بعضاً ضدنظام خود را پرچم‌دار مطالبات کارگری و معلمی و ... تلقی می‌کنند و این در بلندمدت، به ضرر نظام است، چنانکه این

آسیب را هم اکنون در بخش‌های گوناگون می‌توان دید.

چه باید کرد؟

به نظر می‌رسد باید چند گام اساسی در این زمینه برداشته شود:

۱. **رفع خلأ قانونی:** اختلاف برداشت و تفسیر در اصل ۲۷، با توجه به ابهاماتی که شرح آن رفت و همچنین تعمیم قانون احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌ها به عموم اقشار مردمی، باید حل شود. اصل ۲۷ این آزادی را به مردم داده، اما قانون احزاب این آزادی را از مردم سلب کرده‌است. قانون و آیین‌نامه هیئت وزیران در این رابطه ناکارآمدند و باید برای این مسئله و خلأ فکری اساسی شود.

۲. **تغییر نگاه تهدیدمحوری به فرصت‌محوری:** اعتراض در حکومت علوی می‌تواند فرصت باشد، چراکه در مکتب علوی، آرمان‌ها و ارزش‌هاست که اصالت دارد، نه مدیران و اصحاب قدرت و ثروت. وقتی آزادی اعتراض در جامعه به رسمیت شناخته شود و مردم بتوانند برای عدالت، آزادی، مبارزه با فساد و ...، اعتراض خود را بیان کنند، خودبه‌خود اصلاح جامعه و حکومت به درستی صورت می‌گیرد. ممانعت از اعتراض یعنی جلوگیری از اصلاح!

۳. **اجرای مکانیسم حداقلی کنونی برای صدور مجوزها و در نظر گرفتن مکان‌هایی برای اعتراضات مردمی:** متأسفانه طی این چند دهه، همین مکانیسم حداقلی نیز اجرا نشده‌است؛ هیچ استان و شهرستانی را نمی‌توان یافت که برای احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌ها یا اقشار مردمی و دیگر تشکل‌ها، مجوزی صادر کرده باشد، چنانکه تجمعات اقشار

دلسوز و حامی نظام، همچون مجموعه‌های بسیجی و عدالت خواه نیز با برخوردهای امنیتی، انتظامی و قضایی مواجه می‌شوند. به نظر می‌رسد شکل‌گیری تجمعات مسالمت‌آمیز مردمی، هم به آرامش و تخلیه روانی جامعه مدد می‌رساند و هم بر اتخاذ سیاست‌ها و ادامه عملکردها تأثیر می‌گذارد و به اصلاح امور کمک می‌کند. از سوی دیگر، با تشکیل این تجمعات، گروه‌های تروریستی و خشونت‌طلبی که به دنبال ناامنی و سوءاستفاده هستند به بن بست می‌خورند و در صورتی که به ناامنی بپردازند، برخورد قاطع با آن‌ها، با استقبال عموم مردم مواجه خواهد شد. وقتی تجمعات مسالمت‌آمیز در مکان و زمان مشخصی برگزار شود، دولت با پشتوانه افکار عمومی می‌تواند برای آن دسته از تجمعاتی که با ایجاد ناامنی، در پی تضعیف نظام و ارزش‌های اسلامی هستند، ممنوعیت به وجود آورد، به راحتی با آن‌ها برخورد کند و کسی هم به این برخورد قاطع اعتراضی نداشته باشد.



درباره امکانات و حدود نظم لیبرال سرمایه‌داری

سجاد صفار، مدیر پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی

جامعه سرمایه‌داری جامعه‌ای است که همه مناسبات، قواعد و سازوکارهای آن برای بیشینه‌سازی سود و انباشت سرمایه تنظیم شده است و از این نظر، از فرم‌های تولیدی دیگری که در گذشته وجود داشتند سرشت متفاوتی پیدا می‌کند. در آن فرم‌ها، نه این که سود اهمیت نداشته باشد، اما همیشه اولویت نداشت. در جامعه فئودالی، ارزش‌های دیگری وجود داشتند که بر سود و این‌گونه کارایی‌های فنی، اولویت داشتند، مانند «شرافت اشرافی»، تفاخر و مسائلی که با عقلانیت محاسبه‌گر سودانگاران تطابق نداشتند و گاهی در برابر هم قرار می‌گرفتند. جامعه سرمایه‌داری، به تعبیر مارکس، جامعه‌ای است که این هاله‌ها و اوهام را دریده و کل غایت و مسئله خود را سود مادی تعریف کرده است. در عین حال، راه دستیابی به سود و حداکثرسازی آن، موضوعیت دارد. جامعه سرمایه‌داری مسیر این حداکثرسازی را آزادی و رقابت می‌بیند؛ یعنی چهارچوبی از قوانین عام و فراگیر را ایجاد کرده که در آن، فضایی مهیا شده که افراد خواست‌های خود را پیگیری کنند و در رقابتی میان خواست‌های متضاد، تولید، نوآوری و خلاقیت جایگاه شایسته خود را بیابد و به این ترتیب، انباشت بیشتری هم صورت بگیرد. بنابراین دو مفهوم اساسی را در تعریف سرمایه‌داری باید مدنظر قرار داد: رقابت و اصالت سود.

اگرچه منطق لیبرالیستی سرمایه‌داری در بادی امر، در قلمرو اقتصاد

ظاهر شد، اما به تدریج از آن فراتر رفت و به حوزه‌های اجتماع، سیاست، فرهنگ و ... نیز تسری یافت. منطق رقابت، آزادی و تنوع، منطقی شفاف‌بخش دانسته شد که می‌تواند همهٔ تزاخم‌ها و تنش‌ها را حل کند و سامانه‌ای منسجم را تشکیل دهد. همان‌گونه که در سیاست، منطق لیبرالی از این سخن می‌گوید که نیروهای با منافع و علایق مختلف، همه، آزادانه در فرایندی دموکراتیک مشارکت کنند و از این رقابت و مشارکت، برای جلب بیشتر حمایت اجتماعی و افکار عمومی، آنچه مبتنی بر خواست عمومی است به لحاظ سیاسی حاکمیت پیدا کند، همین منطق در حوزهٔ فرهنگی و اجتماعی هم وجود دارد. در واقع ادعای سرمایه‌داری این است - و پشتوانهٔ ایدئولوژیک آن نیز چنین گمان می‌کند - که باید وجود «یک» ارزش محوری و بنیادی را در جامعه کنار بگذاریم و تنوع، تکثر و رقابت را در قلمرو ارزش‌ها و هنجارها نیز بپذیریم. به معنایی، امکان آن وجود دارد که سبک‌های مختلف زندگی در کنار یکدیگر حضور داشته باشند و تا زمانی که به یکدیگر تعرضی نکنند و حقوق اولیهٔ همدیگر را خدشه‌دار نکنند، به کار خود ادامه دهند. بنابراین از آنجا که کسی سرکوب نمی‌شود، خواست‌های گوناگون قابل تحقق و پیگیری هستند و در نهایت فضایی ایجاد می‌شود که وضعیت بهتری ایجاد می‌کند. صراحتاً یا ضمناً، بر این توافق شده که همه باید این ارزش بنیادین را بپذیرند که آزادی، تنوع و تکثر به رسمیت شناخته شود و حدود حق، اختیارات و جایگاه خود را بشناسند تا بتوانند از موهبت آزادی برخوردار باشند. این منطق به نظام سرمایه‌داری قدرت زیادی می‌دهد و امکان‌های زیادی را برای آن ایجاد می‌کند، زیرا نوعی

گشودگی و پویایی را درون این جوامع به وجود می‌آورد که از آن، در برابر تغییرات ناگهانی یا ستیزهای دوقطبی شدید محافظت می‌کند. آنچه بسیاری از متفکران لیبرال قرن بیستم، مانند دوتوکویل، درباره آن سخن گفته‌اند این است که اصل تکثر، وجود مراکز، گونه‌های مختلف عقاید، دسته‌ها، گروه‌ها و سبک‌های زندگی، برخلاف چیزی که ممکن است ابتدائاً به نظر برسد، اتفاقاً مسئله تعادل بخشی است و باعث می‌شود جامعه از خطر تغییرات ناگهانی یا تضادهای شدید رهایی یابد. وی دوگانه‌ای را میان آمریکای متکثر و چندفرهنگه در برابر فرانسه دارای اقلیت و اکثریت مذهبی ترسیم می‌کند و می‌گوید که این تکثر اعتقادی، ارزشی و فرهنگی در آمریکا کمک کرده است تا دموکراسی ثبات بیشتری بیابد و وضعیت بالنده‌تری داشته باشد. متفکرهای لیبرال از این صحبت می‌کنند و شواهد مثبتی هم برای این وجود دارد که این گشودگی و امکان بخشی به جامعه تعادل می‌دهد و در عین تعادل، پویایی هم ایجاد می‌کند. در نتیجه مردم را در برابر تغییرات، به تعبیری، واکنش‌پذیر می‌کند و از این‌که از تغییرات جا بمانند و به یک‌باره نیروهای زیادی در زیر پوست جامعه تلنبار شوند و بخواهند به انفجاری منجر شوند، جلوگیری می‌کند.

نکته مهم این است که این خصوصیت، قدرت هاضمه بسیاری به سرمایه‌داری برای بلع و هضم دیگران و رقیبان خود می‌دهد. به تعبیری، سرمایه‌داری با منطق دعوت به پذیرش قواعد و سهم‌شدن در بازی رقابت فرهنگی، اقتصادی، سیاسی نیروهای معارض خود را

تصرف می‌کند، از آن خود می‌کند، اهلی می‌کند، رام می‌کند، اخته می‌کند. این، از سویی، از ویژگی‌های هیولاگونه این نظام و، از سوی دیگر، از نقاط قوت تمدنی و رموز تداوم آن است. می‌توان گفت بخش معتنا بهی از فتوحات و موفقیت‌هایی که این سیستم به دست آورده است، مانند پیروزی بر رقیب اصلی خود در قرن بیستم، یعنی کمونیسم، حاصل همین ویژگی‌ها بود که به آن انعطافی داد که توانست از دل بحران‌ها، سر بلند کند و خود را تداوم دهد، در حالی که کمر رقیب غیرمنعطفش، در مقابل این تلاطم‌ها، نهایتاً شکست و از دور رقابت تاریخی کنار رفت.

اما اگر بخواهیم از دیدگاهی عمیق‌تر به مسئله بنگریم، این گشودگی و آزادی و هاضمه قدرتمند، نسبتی وثیق و جدی با عناصر قدرت و به‌ویژه قدرت سخت در درون جامعه سرمایه‌داری و، به معنای وسیع‌تر، غرب مدرن دارد. در واقع این جامعه از جایگاهی مستقر و محکم، از دل فاصله زیادی که با رقیبان خود دارد، به لحاظ قدرت مادی و واقعی، این امکان را دارد که با خونسردی، پذیرندگی، اطمینان خاطر و اعتماد به نفس، با دیگری‌ها، تنوع‌ها و گونه‌گونی‌ها مواجه شود. می‌دانیم که فرایندهای ابتدایی شکل‌گیری این نظم تمدنی و این مدل اقتصادی - اجتماعی چندان با همین قواعد و مناسبات پیش نرفت. ظهور این نظم تمدنی به واسطه قدرت‌های متمرکز، مطلقه، مداخله‌گر و سرکوب‌گری بود که فرایند استعمار را در جهان با یکسان‌سازی، یکپارچه‌سازی دارایی‌ها در دل جوامع غربی و استعمار جوامع دیگر

رقم زدند و انباشت اولیه منابع و سرمایه را امکان‌پذیر ساختند تا از دل آن، سرمایه‌داری متولد شود. سرمایه‌داری نیز، به نوبه خود، این قابلیت‌ها و امکانات مادی را به شدت بسط داد و این قدرت را در ابعاد نظامی، سیاسی، فنی و فناوری گستراند. طبعاً شخص قدرتمند این امکان را دارد که با اعتماد به نفس، با نیروهای معارض خود مواجه شود. ممکن است بپرسیم چطور سایر قدرت‌های کنونی (غیر غربی) یا قدرت‌هایی که پیش‌تر وجود داشته‌اند، واجد این ویژگی نبوده‌اند؟ بله، این از ویژگی‌های خاص سرمایه‌داری است و لزوماً هر قدرت بزرگ و مستقری به سمت انعطاف و گشودگی نمی‌رود، اما می‌خواهیم روی این نکته تأکید کنیم که نباید به این ویژگی خاص، به صورت انتزاعی و بیرون از زمینه تاریخی نگریست. **در تاریخ سرمایه‌داری، زمان‌هایی که موجودیت جامعه سرمایه‌داری یا نظم مدرن با چالش روبه‌رو می‌شد، رویکردهای پذیرنده، مداراگر و دربرگیرنده کنار گذاشته می‌شدند و به گونه‌ای سرکوب‌گرایانه و مداخله‌گرایانه، از موجودیت جامعه صیانت می‌شد. در مواجهه‌های قرن نوزدهم با جریان‌ات چپ، شاهد سرکوب‌های سخت و کشتارهای بزرگی هستیم که تا قرن بیستم ادامه یافت و حتی در جامعه‌ای مانند جامعه آمریکا، که به موازین و معیارهای دموکراتیک مشهور است، تا نیمه‌های قرن بیستم، ماجرایمانند مک‌کارتیسم وجود داشت که برخلاف منطق لبرالی، رقابت و پذیرش نیروهای مختلف بود و در واقع نوعی بازسازی مدرن از دادگاه‌های تفتیش عقاید دوران قرون وسطی به حساب می‌آمد. پس باید در نظر داشت که این ویژگی، از حیث کارکردی مثبت، چیزی نیست**

که هرکسی به سادگی بتواند از آن تقلید کند و همان نتایج را بگیرد. این **نظم لیبرالی زیرساختی از قدرت سخت دارد که اتفاقاً بسیار غیر لیبرالی و خشن است و چنانکه اشاره شد، گاهی که موجودیت جامعه غربی با تهدید مواجه می‌شود، شیوه مواجهه و خشونت آن را به روشنی می‌بینیم. پس جایی که زیرساخت قدرت سخت وجود ندارد، نظم لیبرالی کارکرد پیدا نمی‌کند** یا اگر تلاشی برای تحقق آن انجام گیرد، برخلاف ادعای لیبرال‌ها، بعضاً منجر به وضعیت تخصم، نابسامانی و درگیری می‌شود که با مقصود و غایتی که در ابتدای بحث ذکر کردیم، تضاد دارد.

درواقع چهارچوب لیبرالی و برآمده از منطق سرمایه‌داری، نسبتی با زیرساخت‌هایی دارد که در فقدان آنها، فارغ از هر بحث ارزشی، مت اساساً در جایگاهی نیستیم که بتوانیم از آن رونمای لیبرالی تقلید یا گرده برداری کنیم، آن‌هم در فضایی که قدرتمندان عالم و نیروهای سلطه اقتصادی، سیاسی و نظامی در جهان، پیوسته در حال تهدید موجودیت ما هستند. پس تقلید از آن و تمنای آن برای جامعه‌ای مانند جامعه ما، که در ابتدای مسیر خلق قدرت درون‌زا هستیم، به صورت کاملاً واقع‌گرایانه‌ای میسر نیست. البته این به آن معنا نیست که نمی‌توان هیچ درسی از آن چهارچوب و سازوکارها گرفت یا در نسبت با سطح کنونی قدرت، نمی‌توان از بعضی از آن مدل‌ها، برای حل و فصل برخی تضادهای درونی استفاده کرد.

افزون بر جایی که جامعه سرمایه‌داری و لیبرالی از مدعیات اساسی

خود عدول می‌کند و آن روی سرکوب‌گر خود را نشان می‌دهد، در درون چنین جامعه‌ای نیز رفتارها، گرایش‌ها و فعل‌و‌انفعالاتی وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را براساس منطق معمول مناسبات و معادلات دو و تا چهارتای رقابت جریان‌های مختلف فهم کرد؛ به نظر می‌رسد عناصر تأثیرگذار دیگری وجود دارند و گونه‌ای از اعمال مداخلات و دستکاری‌های غیرعادی وجود دارد که برخی موضوعات را از دایرهٔ موضوعات قابل مدارا و گفت‌وگو خارج می‌کند و به آن‌ها، به تعبیر عامیانه، وجهی «ناموسی» و مذاکره‌ناپذیر می‌دهد. **در حدود ۸۰ سالی که از جنگ جهانی دوم گذشته، مسئلهٔ یهود، صهیونیسم، اسرائیل و... در جوامع غربی، وجهی این چنینی پیدا کرده‌است، تابویی که بشخصه تحلیل اقتصادی آن را دشوار می‌یابم؛ یعنی بی‌آن‌که لزوماً پای نفع و انتفاع مالی در میان باشد و اقتضای فرایند بازتولید سرمایه این باشد که از اسرائیل یا یهودیان، حمایتی عجیب و بی‌حد و حصر انجام گیرد، این اتفاق همچنان می‌افتد.**

به‌عنوان نمونه‌ای جدیدتر، می‌توان به تحولات اخیر در حوزهٔ جنسیت و امر جنسی، که از دههٔ ۶۰ میلادی شروع شده و در یک دههٔ اخیر شتاب فراوانی گرفته‌است، اشاره کرد. در این مورد نیز شاهد منطقی خارج از منطق معادلات عادی رقابت و توازن میان نیروها و جریان‌ات فرهنگی-اجتماعی هستیم؛ اراده‌ای در قالب نهادها و سازوکارهای حکمرانی، در کلان‌ترین و خردترین سطوح آن، وجود دارد تا جهت خاصی را در مسئلهٔ جنسیت دنبال کند و به گونه‌ای سنگین و خشن، هر نوع

معارضه با این گرایش‌ها را سرکوب نماید. این موضوع، از سویی، با چهارچوب و منطق اولیه‌ی لیبرالی سازگار نیست و، از سوی دیگر، نمی‌توان آن را صرفاً براساس بازتولید سرمایه و بیشینه‌سازی سود تحلیل کرد. این نکات از این جهت بیان شد که به‌رغم تعریف‌های اولیه‌ی سرمایه‌داری، که تعریف‌هایی رایج و، به تعبیری، کلیشه‌ای از جامعه‌ی سرمایه‌داری یا مجموعه‌ی نظم غربی کنونی مسلط بر جهان هستند، به‌نظر می‌رسد سازوکارها، خواست‌ها و ارزش‌هایی فراتر از معیارهای رسمی وجود دارند که چه بسا منافع مادی نیز در قبال آن‌ها فدا می‌شوند، مانند هزینه‌ی بازگشت غرب برای اسرائیل. **به این ترتیب، به‌نظر می‌رسد در ادعایی که معتقد است اساساً خیر عمومی مشترک یا ارزشی بر این جامعه حاکم نیست یا دولت نهادی بی‌طرف است که به هیچ ارزش عام یا خاصی اولویت نمی‌دهد و صرفاً فضا را برای رقابت ارزش‌های گوناگون فراهم می‌کند، باید تردید کرد و به گونه‌ای انتقادی با آن‌ها مواجه شد.**

کدام عدالت و کدام آزادی؟



حجت الاسلام علیرضا پیروزمند،
قائم مقام دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

مقدمه

یکی از موضوعات چالش برانگیز دوران جدید، به ویژه پس از ظهور مدرنیته، مفهوم و نسبت عدالت و آزادی است، به گونه‌ای که هریک از دو بلوک سوسیالیستی و سرمایه‌داری، براساس تلقی خود، به تولید فکر، فناوری، ساختارهای اجتماعی و سبک زندگی متفاوتی پرداختند. **در ایران پس از انقلاب اسلامی نیز این موضوع همواره مورد بحث بوده است: عدالت را باید مقدم داشت یا آزادی را؟ در تعارض احتمالی میان عدالت و آزادی، کدام یک ترجیح دارد؟** نظر به تغییر رویکرد دولت‌مردان پس از انقلاب، گاه رویکرد عدالت‌گرایانه و گاه رویکرد آزادی‌مدارانه غلبه پیدا کرده و پیامدهای سیاسی-اقتصادی و اجتماعی-فرهنگی متناسب با خود را به دنبال آورده است. در موج جدید این ماجرا در سال گذشته، برخی کوشیدند با پررنگ‌تر کردن گفتمان آزادی، مؤکداً بر آزادی زنان (در قرائتی خودساخته) پافشاری کنند. آنچه در این دست‌به‌دست شدن گفتمان‌ها، مبدأ تفاهم‌ناپذیری و برخورد فکری و حتی میدانی شده شفاف نشدن مفهوم عدالت و آزادی است، مفهومی که هر دو جبهه طرفدار آن‌اند. یادداشت پیش‌رو درصدد است تا به این شفافیت برسد و به همین خاطر، به این صورت‌بندی دست یافته که باید میان تعریف عدالت و آزادی، در معنای غربی و اسلامی آن، تمایز قائل شد و سپس

چهار رویکرد را، به شرحی که خواهد آمد، از یکدیگر متمایز کرد.

۱. مفهوم عدالت و آزادی در گفتمان غربی و اسلامی

۱-۱. عدالت و آزادی غربی

عدالت در چهارچوب غربی آن، با دو رویکرد به میدان آمد. رویکرد سوسیالیستی به عدالت، به معنای تساوی در برخورداری از امکانات و فرصت‌هاست، بدون تمایز و تفاوت در جنسیت، موقعیت سیاسی، اقتصادی، علمی و آموزشی مردم. بر همین اساس نیز نظام سوسیالیستی شوروی سابق و کشورهای وابسته ایجاد شدند و در نهایت با شکست روبه‌رو گشتند. در رویکرد دیگر، عدالت به معنای تساوی فراگیر نیست، هرچند از برخورداری از امکانات عمومی (مثل آموزش، بهداشت و ...)، دست‌کم در شروع دوران مدرنیته، طرفداری می‌شد، اما در مقیاس کلان، این توسعه بود که در همهٔ امور، ارزش‌گذاری می‌کرد. در این مسیر، سرمایه‌داران مؤثرترین شتاب‌دهنده‌ها محسوب می‌شدند. بنابراین امنیت سرمایه و سرمایه‌دار و گسترش سرمایه و سرمایه‌داری اصل خدشه‌ناپذیر توسعهٔ غربی به حساب می‌آمد. از این‌رو عدالت ذیل چنین اصلی تعریف می‌شد و حقوق طبقهٔ متوسط و ضعیف نیز متناسب با حفظ منافع سرمایه‌دار تعریف می‌گردید. در نتیجه وجود فاصلهٔ طبقاتی، شرط لازم برای ایجاد انگیزهٔ توسعه تلقی می‌شد و در واقع شکلی از نابرابری اقتصادی - سیاسی - اجتماعی، برای توسعه و تحقق عدالت، ضروری می‌نمود، هرچند به این صراحت در ادبیات علمی به آن اذعان نشده‌است.

۲-۱. عدالت اسلامی

در ادبیات دینی، عدالت یعنی قرار گرفتن هر چیز در جای خود. آنچه جایگاه و وضع مناسب هر چیز را معین می‌کند مقصدی است که برای حرکت آن مجموعه تعریف شده است. **در مثالی عینی، عدالت در قرارگیری اجزای یک اتومبیل، بستگی به کارکرد آن خودرودارد؛ برای خودرویی که زمین کشاورزی و ناهموار را شخم می‌زند، عدالت این است که چرخ بسیار بزرگی داشته باشد، اما برای خودرویی که در مسیری هموار و با سرعت زیاد حرکت می‌کند، قرار دادن چنین چرخ‌ی خلاف عدالت است.** اگر این مثال ساده را به نظام‌سازی‌های اجتماعی تسری دهیم، به نتیجه مهمی نائل می‌آییم و آن این‌که در ادبیات دینی، عدالت همواره به معنای تساوی نیست، بلکه آنچه مهم است تناسب با هدف است و این هدف نیز ایجاد کمال فردی - اجتماعی و اقامه کلمه توحید در فرد و جامعه است.

۳-۱. آزادی غربی

سرمایه‌داری غربی، شتاب‌دهنده حرکت خود را تنیدن در مفهوم آزادی می‌دانست و چنین وانمود کرد که حاکمیت کلیسا مهم‌ترین آسیب خود را در ایجاد اختناق دینی و ممانعت از فوران خلاقیت بشر بر جای گذاشته است. از این رو با پشت‌سر نهادن حاکمیت کلیسا، به آزادی فردی روی آورد و، به گمان خود، به توسعه‌ای روزافزون نائل آمد. **برای جلوگیری از هرج و مرج، تنها یک شرط برای آزادی، مورد پذیرش قرار گرفت و آن تعدی نکردن به حقوق دیگران بود، اما تعیین حقوق دیگران**

مبنای مشخص و روشنی نداشت. برای گریز از این مشکل، چنین پاسخ می‌دهند که قانون حقوق افراد و گروه‌ها را تعیین می‌کند. طبیعی است که آنچه در عمل اتفاق می‌افتد حاکمیت مناسبات و معادلات توسعه نظام سرمایه‌داری باشد. این است که حقوق فردی و اجتماعی را تعیین می‌کند.

۴-۱. آزادی اسلامی

در اندیشه اسلامی نیز آزادی موهبتی بسیار ارزشمند است. قرآن کریم در آیه ۱۵۷ سوره اعراف، به نوعی فلسفه بعثت پیامبر را **راهی مردم و برداشته شدن غل‌ها و زنجیرها از گردن آنها می‌داند:** «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ کسانی که از این پیامبر درس نخوانده، که او را نزد خود [با همه نشانه‌ها و اوصافش]، در تورات و انجیل، نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند، پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد، از اعمال زشت باز می‌دارد، پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می‌کند، ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌نماید، و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره‌ها [ی جهل، بی‌خبری و بدعتی را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی‌دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاری‌اش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان

رستگاران اند.» طبق این آیه شریفه، آزادی جایگاه بسیار رفیعی در اندیشه اسلامی دارد، اما این آزادی به معنای بی‌بندوباری، اباحی‌گری و سرکشی انسان در برابر خداوند نیست، بلکه به معنای گسترش نفوذ اراده انسان در مسیر اقامه حق و تحقق کلمه توحید است.

۲. چهار رویکرد در نسبت عدالت و آزادی

۲-۱. عدالت غربی و آزادی غربی

عدالت غربی و آزادی غربی با هم درگیری ندارند و مؤید یکدیگر هستند، زیرا در عدالت غربی، حفظ منافع نظام سرمایه‌داری عین عدالت است. در آزادی غربی، اباحی‌گری، خودرأیی، طغیان و شهوت‌افروزی انسان به‌عنوان سوخت ماشین افسونگر و اختاپوسی این نظام محسوب می‌شود.

۲-۲. عدالت اسلامی و آزادی غربی

تصور این‌که می‌توان با آزادی غربی، عدالت اسلامی را محقق کرد تصور باطلی است، چراکه در آزادی غربی، فردگرایی، منفعت‌طلبی و شهوت‌رانی، شروط گسترش آزادی تلقی می‌شوند، حال آن‌که در عدالت اسلامی، معیار برخورداری از منابع، مناصب و موقعیت‌ها، تأثیرگذاری در اقامه ارزش‌ها، کمالات و خلاصه اقامه کلمه توحید است. این دو، به هیچ وجه، با هم سازگاری ندارند. بنابراین تنیدن بر مفهوم آزادی مدنی، بدون مرزگذاری آن با آزادی اسلامی، ناگزیر به تحقق عدالت اسلامی

نمی‌انجامد. این اشتباهی بود که بعضی سیاستمداران پس از انقلاب، مرتکب آن شدند و به جامعه نیز آسیب زدند.

۲-۳. عدالت غربی و آزادی اسلامی

اگر تفکر و رویه غالب در جامعه اسلامی، عدالت را تأمین امنیت نظام سرمایه‌داری - آن‌هم نظام سرمایه‌داری جهانی - تلقی کند، به گونه‌ای که نه تنها این نظام به مخاطره نیفتد، بلکه در تعاملی فعال و براساس قواعد بازی جهانی، تقویت گردد، اگر چنین تصور شود که فشار بر ضعیفان، دست‌کم به صورت موقت، امری طبیعی، لازم و عادلانه برای نیل به توسعه است، در این صورت، نباید انتظار داشت که در این جامعه، آزادی اسلامی با قوت دنبال شود و تحقق یابد. روشن است که جبهه انقلاب برای دفاع از آزادی (به معنای گسترش حضور در تحقق ارزش‌های اسلامی)، علیه چنین عدالتی می‌شورد و از خود مقاومت نشان می‌دهد. این اتفاقی بود که طرفداران اقتصاد لیبرال و نئولیبرال در جامعه اسلامی رقم زدند و اگر مقاومت جبهه انقلاب در دفاع از ارزش‌های اسلامی نبود، حتماً سرنوشت انقلاب اسلامی تأسف‌بار می‌بود.

۲-۴. عدالت اسلامی و آزادی اسلامی

توضیحات پیش‌گفته به این منظور بود که صرف سنگر گرفتن پشت مفهوم عدالت یا آزادی کافی نیست، بلکه باید مشخص کرد که طرفدار کدام مفهوم از عدالت و آزادی هستیم. در یادداشت حاضر، با تمایز میان مفهوم عدالت و آزادی در مکتب اسلام و رویکرد غربی، تلاش شد

تا موضوع شفاف‌تر شود. مفهوم اسلامی آزادی و عدالت، دو مفهوم و واقعیت به هم پیوسته و درهم تنیده‌اند، به گونه‌ای که حتی سخن از تقدم یکی بردیگری نیز سخنی سنجیده و دقیق نیست، زیرا هر جا عدالت اسلامی نباشد، آزادی هم نیست و هر جا آزادی اسلامی نباشد، عدالت نیز وجود ندارد. علت این مدعا نیز پیوند عدالت و آزادی در اندیشه اسلامی به مفهومی مرکزی است که این دورا به یکدیگر متصل می‌کند و آن اقامه کلمه توحید و ایجاد کمال در فرد و جامعه است. این همان مفهوم مرکزی است که مسیر عدالت و آزادی را مشخص می‌نماید. اگر از این مسیر منحرف شویم، حتماً دچار التقاط فکری و اعوجاج رفتاری خواهیم شد.

حجاب و کرامت زن

عاطفه خالقی: کارشناس ارشد جامعه‌شناسی
و پژوهشگر مطالعات زن و خانواده

مقدمه

بایدها و نبایدها در حوزهٔ حجاب، جبر نیست، بلکه تنظیم امور براساس واقعیات و قراردادهاست تا کرامت زنان حفظ گردد و نگاه ابزاری از آن‌ها برداشته شود. در بینش اسلامی، مخالفت با حجاب، مخالفت با آیهٔ حجاب به‌شمار می‌آید و مخالفت با یک آیه از قرآن مجید، برابر مخالفت با کل قرآن است. بی‌شک به همان اندازه که فرهنگ بی‌حجابی برای غرب اهمیت دارد، فرهنگ حجاب نیز با اجتماع، سیاست، فرهنگ و اقتصاد ما گره خورده‌است و شکستن سد حجاب، برابر با فروپاشی هویت دینی و ملی و انقلابی ماست.

به گواهِ تاریخِ پیشینهٔ حجاب در ایران، رعایت حجاب با ایران اسلامی عجین است. حجاب، حتی پیش از جمهوری اسلامی، بخشی از هویت و تمدن ما بوده‌است. در میان قوم‌ها و تمدن‌های عهد کهن، پوشش زن ایرانی در مقایسه با پوشش تمدن‌های دیگر، کامل‌تر بوده‌است. از این‌رو در هیچ کتیبه و نقش برجسته‌ای نمی‌توان زن ایرانی را حتی با سر برهنه دید. روت ترنر در کتاب تاریخ لباس، به پرده‌نشین بودن زن ایرانی در عهد باستان، چنین اشاره می‌کند: «از زنان شما، اندکی تندیس به‌جای مانده‌است، زیرا زنان در زندگی اجتماعی شرکت چندانی

نداشتند.) متون کهن و اشعارِ راویانِ ایرانیانِ باستان نیز از پرده‌نشینی و پوشش کامل زن ایرانی حکایت دارند، تا آنجا که فردوسی درخصوص زنان دربار پادشاهی می‌گوید:

**همه دختِ شاهانِ پوشیده‌روی کسی کو نیامد ز پرده به کوی
پسر هست و پوشیده‌روی آن بسی چنین خسته و بسته هرکسی**

با روی آوردنِ ایرانیان به اسلام، پوشش زن ایرانی کامل‌تر شد و چادر نیز بر پوشش‌های دیگر افزوده شد.

نقش زنان محجبه در شکل‌گیری انقلاب اسلامی

نقش محوری زنان محجبه در شکل‌گیری انقلاب اسلامی بر کسی پوشیده نیست، تا آنجا که **امام خمینی (ره) خطاب به زنان باحجاب فرمودند: «آن‌که در این نهضت خدمت کرد شماها بودید. شما بودید که با همین وضعی که الآن اینجا حضور دارید، با همین وضع، در خیابان‌ها ریختید و به نهضت ما کمک کردید.»** ایشان در مصاحبه با اوریانا فالاجی، روزنامه‌نگار فرانسوی، به صراحت به جایگاه زن باحجاب در شکل‌گیری بزرگ‌ترین انقلاب قرن اشاره کردند. صحنه‌های نهضت اسلامی از پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ تا امروز، در عرصه‌ها و حوزه‌های گوناگون، بر این واقعیت تاریخی گواهی می‌دهند که حجاب کامل، به‌ویژه حجاب برتر (چادر)، شناسنامه زن انقلابی بوده است و امروزه در جهان، انقلاب با چادر و چادر با انقلاب شناخته می‌شود.

کرامت زن در اسلام

بی‌تردید حجاب برای مردم این سرزمین، تنها یک واژه نیست، بلکه فرهنگی است که از قرن‌ها پیش از پذیرفتن مکتب حیات‌بخش اسلام، با حیات مردم آمیخته بوده است. فلسفه حجاب رستگاری جامعه اسلامی است تا مردم از گناه و آلودگی پاک شوند و به رشد کامل، که غایت جامعه اسلامی است، نائل آیند. حجاب برای حفظ جامعه و تقوای عمومی، لازم و مفید است و هویت دینی، ملی و انقلابی مردم به‌شمار می‌رود. حجاب در ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حتی نظامی، نقش بسزایی دارد. اگر عفاف و حجاب، به‌مثابه یک ارزش در جامعه، شکلی حقیقی داشته باشد، ارزش‌های دیگر نیز حفظ خواهند شد. کرامت زن در اسلام، امنیت اجتماعی زنان و حفظ کیان خانواده مبتنی بر این ارزش است. اگر در جامعه‌ای، عفاف و حجاب رعایت شود، زنان و مردان به طهارت روحی و روانی خواهند رسید. مهم‌ترین کار در عرصه عفاف و حجاب، هویت‌بخشی به زن مسلمان است. حجاب پرچم و نمادی برای زن مسلمان است. تقویت دین‌داری جامعه، افزایش آگاهی بانوان از مقوله حجاب، و اصلاح الگوی جامعه‌پذیری، از جمله راهکارهای هویت‌بخشی به زن مسلمان است. متأسفانه بسیاری از دختران ما حتی نمی‌دانند در قرآن، آیه‌ای درباره حجاب وجود دارد! بنابراین باید موضوع عفاف و حجاب را برای افراد جامعه، به‌شایستگی تبیین کرد.

بنیان فرهنگ و تمدن غرب برپایه فلسفه لذت

غربی‌ها ضدیت عجیبی با اسلام و به‌ویژه حجاب دارند و در بسیاری از فیلم‌هایشان سعی می‌کنند به زن غربی بفهمانند حجاب امر مطلوبی نیست. آنان می‌کوشند برهنگی را به‌عنوان یک هنجار، به زنان و مردان معرفی کنند. تصویب طرح ممنوعیت حجاب در فرانسه و، به تبع آن، تصمیم مشابه برخی دیگر از کشورهای اروپایی و حتی آسیایی (مانند ترکیه)، نشان از عمق وحشت جهان غرب از روندی که به رشد حجاب پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران دارد. فرهنگ و تمدن غرب برپایه فلسفه لذت بنا شده و بخش عظیم اقتصاد خود را مدیون همین مؤلفه است. از این رو رسانه‌های جمعی تمدن غرب، که مولود همین بسترنده و کارایی و موجودیت خود را به آن گره زده‌اند، برای القای فرهنگ خود و مبارزه با فرهنگ حجاب، تلاش بسیاری کرده‌اند. **بی‌شک به همان اندازه که فرهنگ بی‌حجابی برای غرب اهمیت دارد، فرهنگ حجاب نیز با اجتماع، سیاست، فرهنگ و اقتصاد ما گره خورده است و شکستن سد حجاب، برابر با فروپاشی هویت دینی و ملی و انقلابی ماست.** امروزه در حساس‌ترین مقطع تاریخی، اسلام و ایران در هجمه‌های مکرر آن رسانه‌های غربی قرار گرفته‌اند که با تبلیغ فرهنگ لذت و ایجاد فضایی تخیلی در ذهن انسان امروزی، مبلغ فرهنگ بی‌پایه خود هستند. جوامع غربی با تبلیغ بی‌حجابی، کرامت نفس زن و ارزش‌های وجودی او را نادیده گرفته‌اند و حق آرامش و احترام را از او سلب کرده‌اند. پوشش تبیین‌شده در اسلام برای زن، برای ارزش‌گذاری به زن است.

حجاب اسلامی حدودی دارد که هم فقیهان شیعه آن را مشخص کرده‌اند و هم مفسران قرآن آن را تبیین نموده‌اند. باید‌ها و نباید‌ها در حوزهٔ حجاب، جبر نیست، بلکه تنظیم امور براساس واقعیات و قراردادهاست تا کرامت زنان حفظ گردد و نگاه ابزاری از آن‌ها برداشته شود. در بینش اسلامی، مخالفت با حجاب، مخالفت با آیهٔ حجاب به‌شمار می‌آید و مخالفت با یک آیه از قرآن مجید، برابر مخالفت با کل قرآن است. طبق منطق قرآن کریم، هر حکمی حکمتی دارد. والاترین ارزشِ فرمانِ حجاب، الهی بودنِ آن است. یکی از فلسفه‌های حقیقی و جوبِ حجاب، حفظ آرامش زن، مصونیت جامعه از فساد، و معنا بخشیدن به امنیت اجتماعی است. پوشش دینی، نماد عفت و شخصیت زن مسلمان است و مردان جامعه نه‌تنها به چنین بانویی چشم طمع نخواهند داشت، که او را نیرویی بالفعل دروسعت‌بخشی به امنیت اجتماعی می‌دانند و نجابتش را می‌ستایند. در این صورت است که زن نه‌تنها در سنگر حجاب خود، از تیر نگاه‌های زهرآلود و برخورد‌های اراذل جامعه در امان خواهد بود، بلکه امنیت و آرامش درونی خود و اجتماع را برقرار خواهد کرد. **حجاب به این معناست که نباید به زن، آن‌گونه که در کشورهای غربی، رویه‌ای معمول است، به چشم ابزاری برای مطامع نفسانی نگریست.**

حجاب، بارزترین نشانه هویت زن مسلمان

حجاب یعنی ارزش واقعی زن به ظاهر و جاذبه‌های جنسی او نیست، بلکه به کمالات روحی و توانایی‌ها و قابلیت‌های دیگر اوست. حجاب برای زن، سنگر و حریم محسوب می‌شود، او را از خطرها و آسیب‌های جامعه حفظ می‌کند، جایگاهی است که وجود و شخصیت زن در آن سامان می‌یابد و در زندگی او، امنیت و آرامش پدید می‌آورد. خداوند در آیه ۵۹ سوره احزاب می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا؛ ای پیامبر، به همسران و دخترانت و زنان مؤمن بگو روسری‌های بلند خود را چنان بر خویش ببندازند تا از کسانی که حجاب درستی ندارند شناخته شوند و مورد اذیت قرار نگیرند. و خداوند بخشندهٔ مهربان است.» این آیه به یکی از دلایل آزار و اذیت زنان اشاره می‌کند. **برخلاف غرب و غرب‌زدگان، که کمال زن را در جلوه‌گری و خودنمایی در انظار عمومی می‌دانند، اسلام منزلت زن را محصور در جنبه‌های جسمی او نمی‌داند، بلکه آن را به روح الهی وی مربوط می‌کند.** به دلیل حفظ همین ارزش و الاست که به مدد قانون حجاب و احکام دیگر، در روابط میان او و مردان، محدودیت ایجاد کرده‌است؛ چنانچه کمال زن را محدود به کمالات ظاهری بدانیم، این پرداختن به ظاهر، آن‌چنان انسان را مشغول می‌کند که فرصت شکوفایی استعدادهای دیگر را هرگز نخواهد یافت و راه ترقی و تکامل بر او بسته خواهد شد. لذا زن یا مردی که از حجاب می‌گریزد، از حرکت

به سوی کمال حقیقی، عاجز و ناتوان است. حجاب نه تنها دستورالعملی دینی و وظیفه‌ای شرعی برای زنان مسلمان است، بلکه از ضرورت‌های اجتماعی جوامع انسانی است که با حفظ آن، منافع و تأثیرات شگرفی در جامعه پدیدار می‌شود و رعایت نکردن آن، آثار مخربی در فرهنگ عمومی و حتی اقتصاد و سیاست برجای می‌گذارد. **زن در پرتو حفظ این ارزش می‌تواند عامل نیرومندی در حفظ سنت‌ها و روابط اجتماعی سالم و ارزش‌های انسانی و معنوی باشد.** از این رو حجاب بارزترین نشانه هویت زن مسلمان به‌شمار می‌رود و ما به روشنی در کشورهای اسلامی، آثار وجودی آن را می‌بینیم که در ادامه، به بخشی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. استحکام نهاد خانواده؛
۲. حضور سازنده و سالم زنان در جامعه؛
۳. ایجاد آرامش روانی در افراد جامعه؛
۴. حرمت‌بخشی به زنان؛
۵. کاهش مفاسد و رشد فضائل اخلاقی در جامعه؛
۶. شکوفایی علمی و اقتصادی؛
۷. استحکام جوامع اسلامی در برابر نفوذ بیگانگان.

با توجه به مطالب بیان‌شده، شاید مهم‌ترین اثر حجاب حفظ استحکام و استواری جوامع است، تا جایی که بی‌حجابی و گسترش برهنگی در کشورهای اسلامی، به یکی از ابزارهای مهم بیگانگان در سیطره بر آن کشورها تبدیل شده‌است. استعمارگران برای استثمار

ذخایر عظیم انسانی و اقتصادی کشورهای اسلامی، ابتدا باید آن‌ها را از درون تهی کنند و هویت دینی‌شان را از آن‌ها بگیرند. بنابراین حجاب را، که از نشانه‌های ارزشمند و قدرتمند هویت دینی و ملی به‌شمار می‌رود، نشانه گرفته‌اند. زمان آن فرا رسیده‌است که بی هیچ ترسی از موضع‌گیری‌های بین‌المللی، به وظیفهٔ اسلامی، ملی و انقلابی خود عمل کنیم و در اولین گام، به سراغ رسانه‌های جمعی رویم و با بازخوانی عملکرد آن‌ها، به مرتفع‌سازی موانع کنونی بپردازیم.

بلوای سال گذشته اگرچه باخطای محاسباتی به پایان رسید، نمی‌توان طرح معاندین را در پیشبرد اتفاقات نادیده انگاشت.

میلیون‌ها توییت، پست و روایت ناگهانی ساخته نمی‌شوند، رسانه‌ها و فعالان‌شان در راه رضای خدا کار نمی‌کنند و جریان‌های سیاسی اتفاقی و همزمان به تحلیل و هدفی مشترک نمی‌رسند.

این خطای محاسباتی بهانه‌ای نمی‌شود که به طرح و محورهای دشمن پرداخته نشود و در فضایی غبارآلود صف آرایی و جبهه‌بندی دشمن ناشناخته باقی‌بماند بلکه باید از جنبه‌های مختلف مورد واکاوی و تحلیل قرار بگیرد. و یقیناً شناخت طراحی دشمن دست ما را برای ضربه زدن به نقاط ضعف او و خنثی کردن طرح‌های آتی او متبهرتر می‌کند.